



Paper from well managed
forests and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع
کاملاً مدیریت شده تهیه شده است.

دموکراسی پوتین

..... ولادیمیر تیسمانانو / کیت سی. لانگدن

..... دموکراسی پوتین

..... ایدئولوژی، افسانه و خشونت در قرن بیست و یکم

..... ترجمه سودابه قیصری



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: لنگدون، کیت سی / Langdon, kate C
عنوان و نام پدیدآور: دموکراسی پوتین (ایدئولوژی، افسانه و خشونت در قرن بیست و یکم) / کیت سی. لنگدون،
ولادیمیر تیسمانانو / ترجمه سوادبه قیصری
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری: ۳۵۲ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۷۴۳-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: Putin's totalitarian democracy: ideology, myth, and violence in the twenty-first century, [2020]. © 2020.
موضوع: پوتین، ولادیمیر ولادیمیروویچ، ۱۹۵۲-م. / توتالیتراسم / دموکراسی -- روسیه (فدراسیون) /
حکومت تطبیقی / روسیه (فدراسیون) -- سیاست و حکومت -- قرن ۲۱ م.
شناسه افزوده: قیصری، سوادبه، ۱۳۴۰-، مترجم
رده‌بندی کنگره: DK۵۱۰ / ۷۶۳
رده‌بندی دیویی: ۹۴۷ / ۰۸۶
شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۲۱۳۷۲



■ دموکراسی پوتین

کیت سی. لنگدون، ولادیمیر تیسمانانو
ترجمه سوادبه قیصری
آماده‌سازی و تولید:
بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
طراحی گرافیک: پرویز بیانی
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف‌آباد، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴



کیت سی. لانگدن

محقق اراسموس ماندس، در ایالات متحده، روسیه، جمهوری چک، هلند و لهستان به کار پژوهش پرداخته است. او دارای فوق لیسانس سیاست و جامعه‌اروپایی است؛ برنامه واتسلاو هاول که از سوی دانشگاه چارلز در پراگ ارائه می‌شود. لانگدن طی تابستان‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ برای وزارت امور خارجه آمریکا در کیف و بوداپست کارآموزی کرد.



ولادیمیر تیسمانانو

استاد دپارتمان علوم سیاسی و سیاست در کالج پارک دانشگاه مریلند و عضو هیئت‌مدیره مرکز بین‌الملل محققان وودرو ویلسون است. او علاوه بر نویسندگی برای بخش رومانی - مولداوی رادیو اروپای آزاد، کتاب‌های بسیاری نگاشته است، از جمله *شیاطین تاریخ: کمونیسم، فاشیسم و درس‌هایی از قرن بیستم*.

فهرست

در باره نویسندگان	۹
۱. میدان داری مجدد پوتینیسم	۱۱
۲. مرده ریگ افسانه استبدادی	۴۷
۳. «قهرمان» وارد می شود	۶۵
۴. ریشه های فکری پوتینیسم	۹۱
۵. پوتینیسم به مثابه فرهنگی در حال تکوین	۱۲۱
۶. ناسیونالیسم روسی در آموزش، رسانه و مذهب	۱۶۳
۷. سیاست خارجی روسیه: آزادی برای چه کسی، برای انجام چه کاری؟	۱۹۹
۸. دوران تاریک جدید	۲۳۳
یادداشت ها	۲۵۵
منابع	۳۰۳
نمایه	۳۴۱

درباره نویسندگان

کیت سی. لانگدن^۱ محقق ارasmus ماندس^۲ است و در ایالات متحد، روسیه، جمهوری چک، هلند و لهستان پژوهش کرده و دارای فوق لیسانس سیاست و جامعه‌اروپایی است: برنامه‌اتسلاف هاول^۳ که از سوی دانشگاه چارلز در پراگ ارائه می‌شود. او لیسانس خود را در علوم سیاسی و مطالعات روسیه از کالج وِسر^۴ نیویورک گرفت و در انجمن فای بتا کاپا^۵ به کار گمارده شد. لانگدن همچنین طی تابستان‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ برای وزارت امور خارجه امریکا در کی‌یف اوکراین و بوداپست مجارستان کارآموزی کرد.

ولادیمیر تیسمانانو^۶، در کالج پارک دانشگاه مرلند امریکا استاد دپارتمان علوم سیاسی و سیاست و در مرکز بین‌الملل محققان و در ویلسن^۷ عضو هیئت‌مدیره است

1. Kate C.Langdon

2. Erasmus Mundus

۳. Vaclav Havel، نویسنده، دگران‌دیش و آخرین رئیس‌جمهور چکسلواکی از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ و

اولین رئیس‌جمهور چک از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۳ - م.

4. Vassar

5. Phi Beta Kappa

6. Vladimir Tismaneanu

7. Woodrow Wilson

و علاوه بر نوشتن مکرر برای بخش رومانی-مولداوی رادیو اروپای آزاد، کتاب‌های بسیاری نگاشته است، از جمله شیاطین تاریخ: کمونیسم، فاشیسم و درس‌هایی از قرن بیستم^۱ (۲۰۱۲).

اخیراً نیز با همکاری دانشمند سیاسی رومانیایی، ماریوس استن^۲ کتاب مقابله رومانی با گذشته کمونیستی‌اش: دموکراسی، حافظه و عدالت اخلاقی^۳ (۲۰۱۸) را نوشته است.

1. The Devil in History: Communism, Fascism, and Some Lessons of the Twentieth Century

2. Marius Stan

3. Romania Confronts Its Communist Past: Democracy, Memory, and Moral Justice

میدان‌داری مجدد پوتینیسم

امروزه در نسخهٔ روزآمدی از دوران تاریکی که برای اولین بار از سوی شاعر آلمانی برتولت برشت^۱ مطرح شد و هانا آرنه^۲ فیلسوف آلمانی آن را به بهترین وجه توصیف کرد، زندگی می‌کنیم. در این دوران تاریک جدید، شهروندان عادی از شر - یا خیر - تمدن و رهبران آن ناآگاهند و در نتیجه اجازه می‌دهند دروغ، حقیقت و شأن انسان را تنزل دهد^(۱). مستبدان خاورمیانه، حزب قانون و عدالت^۳ لهستان، جبههٔ ملی ژان ماری لوپن^۴ فرانسه، ویکتور اوربان^۵ مجارستان، نیکلاس مادورو^۶ و ونزوئلا، دانیل اورتگا^۷ نیکاراگوئه، رجب طیب اردوغان ترکیه، ولادیمیر پوتین روسیه و دونالد ترامپ امریکا شاخصه‌های این دوره‌اند. فهرست آنچه آرنه و دیگر مدافعان آزادی، آن‌ها را تهدیدی برای جامعهٔ آزاد و سالم می‌دانند، بسیار دراز است و از آن بدتر، به نظر می‌رسد رو به افزایش است، زیرا جمعیت بیشتر و بیشتری در سراسر

1. Bertolt Brecht

2. Hannah Arendt

3. Law and Justice

4. Marine Le Pen

5. Viktor Orban

6. Nicolas Maduro

7. Daniel Ortega

جهان به احزاب انحصار گرای که سیاست هایشان به فاجعه اقتصادی، انزواطلبی، سانسور مطبوعات و مانعی در برابر گرایش به دگرسانی، تکثیر، آزادی و حقوق بشر منجر می شود، رأی می دهند.

تحت چنین شرایط متزلزلی، بر همه روشنفکران، سیاستگذاران و رأی دهندگان واجب است که بررسی کنند چگونه یک رهبر سیاسی موفق می شود کنترل گسترده ای را بر کشوری به ظاهر دموکراتیک اعمال کند. زمانی که قدرت یک رهبر بیشتر بر وجهه ملی استوار است تا بر قدرت نظامی، درک نیروهای محرکه قدرت اهمیت ویژه ای دارد. در این تناقض، روسیه ولادیمیر پوتین منبعی اساسی برای تحقیق است. در وهله اول به این دلیل که نام پوتین به طور روزانه در روزنامه ها و مجلات سراسر دنیا دیده می شود، اما مهم ترین عامل این است که پوتین، به عنوان رهبر ملت روسیه، مظهر جنبش ایدئولوژیک موثقی است که ایمان به ارزش های لیبرال دموکراسی و ملت را به میزانی تحلیل می برد که در سال ۲۰۱۹ همتا ندارد. روسیه پوتین احتمالاً فعال ترین نماینده این دوران جدید است - نه تنها به خاطر تلفات انسانی و اخلاقی بلکه همچنین به خاطر ایدئولوژی بی پروا، نژادستیز - آرمانی اش که هم دولت و هم مردم روسیه به آن باور دارند.

در سال های اخیر تحقیقات و کتاب های بسیاری^(۲) درباره شخص پوتین منتشر شده اما تحلیل بسیار کمی در مورد رفتارهای مردم روسیه یا تاریخ شان به عنوان نیرویی مستقل وجود دارد. عمده این تحقیقات - انجام شده توسط محققانی چون ایان مک آلیستر^۱، ریچارد سکوا^۲ و استفان وایت^۳ - فقط بر شخص پوتین متمرکزند و او را به شکلی نامتناسب، فرصت طلبی قدرتمند به تصویر می کشند که در حد توان برای دستیابی به پول بیشتر و جلال و جبروت برای خود (و در کنار آن برای روسیه) می کوشد. چنین رویکردی خطرناک است زیرا به همدستی مردم یا تمایل آن ها به داشتن رهبری قدرت طلب هیچ اعتنایی نمی کند، از کُنش، واکنش های مردم

1. Ian Mc Allister

2. Richard Sakwa

3. Stephen white

روسیه غفلت می‌کند، در نتیجه تصویری گمراه‌کننده از روسیه به دست می‌دهد که به غلط پوتین را از عرف روس‌ها مبرا می‌کند.

و چند تحقیقی که در تحلیل‌شان از پوتین رئیس‌جمهور و روسیه به‌عنوان کشور، به‌طور واقعی جامعهٔ روس را همبند کرده‌اند نیز گمراه‌کننده‌اند. نویسندگان و دگراندیشان خردمندی چون بن‌جودا^۱، ولادیمیر کارا-مورزا^۲، ریچارد لاور^۳ و لیلیا شوتسوا^۴ در کارهای اخیرشان - با میزانی آرزو و خیال - ابراز امیدواری کرده‌اند که درصد کمی از روس‌های آزرده از فساد بی‌حد و حصر، عاقبت پوتین یا حداقل شیوهٔ حکمرانی‌اش را زیر و زبر خواهند کرد. از این رو استدلال می‌کنند که سیستم پوتین بی‌ثبات و رو به زوال است^(۳)؛ البته آن‌ها در شناسایی وجه ایدئولوژیک حکومت پوتین و ژرفنای تاریخی استبداد، ناسیونالیسم و امپریالیسمی که طی نزدیک به دو دهه تسلط پوتین بر جمعیت حدود ۱۴۴ میلیونی روس به اوج رسیده، موفق نبوده‌اند.

دیدگاه‌های مذکور با تأکید بر شخص پوتین، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، موفقیت پوتین و کنترل او بر روسیه را «پدیدهٔ پوتین» می‌خوانند. این عبارتی است که بر شخص پوتین به‌عنوان نیروی هدایت‌گر ملت تأکید دارد.^(۴) اما برای درک معنا و فایدهٔ آن به مثابه یک ساختار، باید عبارت سلفِ آن را بررسی کرد، واژه‌ای که این عبارت اساساً از آن وام گرفته شده است: «پدیدهٔ گورباچف». این مفهوم به وسیلهٔ محقق تاریخ شوروی و روسیه، موشه لوین^۵ در کتاب پدیدهٔ گورباچف: یک تفسیر تاریخی^۶ (۱۹۸۸) به کار رفت و جنجال زیادی به پا کرد.

کتاب پدیدهٔ گورباچف دلایل بالقوهٔ دولت شوروی برای اعلان سیاست‌های

1. Ben Judah

2. Vladimir Kara-Murza

3. Richard Lourie

4. Lilia Shevtsova

۵. Gorbachev، هشتمین و آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱. م.

6. Moshe Lewin

7. Gorbachev Phenomenon: A Historical Interpretation

افراطی و تغییر رویکردها در دهه ۱۹۸۰ (پرسترویکا^۱ و گلاسنوست^۲) را بررسی و نقش بنیادی «پدیده گورباچف» را با این سؤال وازگون می‌کند: آیا شخصیت آخرین رئیس‌جمهور اتحاد شوروی، میخائیل گورباچف به‌عنوان رهبر، به گونه‌ای بود که می‌توانست واقعاً شتاب‌دهنده تغییر باشد، آن گونه که بسیاری از ناظران آن زمان باور داشتند، یا اینکه بیماری‌هایی چون وضعیت اقتصادی غیرقابل دفاع، جامعه مدنی تازه سربرآورده‌ای که به زودی زیر فشار هفت دهه سرکوب منفجر می‌شد، بوروکراسی افراطی و مسائل دیگر نقش داشتند؟ علاوه بر آن، آیا این تغییرات واقعی بودند و پایدار می‌مانند؟

کتاب لوین در سال ۱۹۸۸ حیاتی بود. و اکنون نیز بسیار مهم است. زیرا عملکرد جامعه و تغییر رفتار معدود نخبگان طبقه فرادست را در مقایسه با تغییر رفتار شهروندان میلیونی فرودست مورد مطالعه و توجه ویژه قرار داد و در پایان استدلال کرد که روندهای اجتماعی به‌شدت روی تغییر سیستم شوروی مؤثر بوده‌اند و نباید همه امتیاز را به شخص گورباچف داد.^(۵) همین رویکرد را باید برای ولادیمیر پوتین نیز به کار برد، به‌ویژه اگر می‌خواهیم درک کنیم که چگونه توانسته برای مدتی این قدر طولانی محبوب بماند و اینکه چرا مردم روسیه (به‌علاوه شمار فزاینده‌ای از گروه‌های متعصب و ضددموکراسی در سراسر جهان) به روش پوتین آویخته‌اند. پس، «پدیده پوتین» معمولاً به توانایی‌های به اصطلاح شخصی پوتین و نه به دلایل واقعی رسیدن ولادیمیر ولادیمیروویچ پوتین به قدرت اشاره دارد. مأمور نه‌چندان شناخته‌شده کاگب (پلیس مخفی شوروی سابق) و از جهاتی مردی معمولی که برای اولین بار در سال ۱۹۹۹ با فقط دو درصد محبوبیت به‌عنوان قائم‌مقام نخست‌وزیر از سوی الیگارش‌ها به صحنه ملی روسیه معرفی شد، چهار بار (هرچند با درجاتی از تقلب) رئیس‌جمهور منتخب فدراسیون روسیه شده و از بیش از ۷۰ و حتی ۸۰

۱. Perestroika، سیاست اصلاح‌طلبی و بازسازی اقتصادی و اداری گورباچف. - م.

۲. Glasnost، سیاست شفافیت و احتراز از پرده‌پوشی گورباچف. - م.

درصد تأیید اجتماعی برخوردار شده است.^(۶) چنین پدیده‌ای بدون تردید به تجزیه و تحلیل نیاز دارد. این فرآیند، پوتین را به تقریباً دو دهه تسلط بر صحنه سیاسی روسیه و کسب توجه بین‌المللی قادر ساخته، تا حدی که خبرگزاری‌ها و خبرنگاران سراسر دنیا هر روز ساعت‌ها وقت صرف بحث و گفتگو بر سر انگیزه‌ها و نیت او می‌کنند. اما بررسی شخصیت مبهم و گیج‌کننده پوتین که عامدانه این گونه جلوه داده می‌شود، نمی‌تواند به‌طور کامل «پدیده پوتین» یا نقش عمیقاً مؤثر او را به‌عنوان رئیس دولت شرح دهد. هرچند نوشته‌ها درباره این موضوع عالی و خردمندانه‌اند، اما در توضیح دلایل ایدئولوژیک و فرهنگی‌ای که به کیش شخصیت ولادیمیر پوتین منجر شده و توضیح افسانه‌امپراتوری‌خواهی که قرن‌ها حول ایده روسیه تبلور یافته، ناموفق بوده‌اند. از سال ۲۰۱۹، پرسیدن این سؤال که «چطور پوتین این همه مدت به قدرت چنگ زده است؟» دیگر کار ما نیست. اکنون باید دو سؤال مرتبط را پی بگیریم: چرا توده‌ها این همه مدت به پوتین آویخته‌اند و ایدئولوژی در جامعه کنونی روسیه چه جایگاهی دارد؟ به عبارت ساده‌تر: چرا روس‌ها از پوتین حمایت می‌کنند؟

رمزگشایی از «پدیده پوتین» و میدان‌داری مجدد پوتینیسم

کتاب ما از قالب و سؤال قدیمی فاصله می‌گیرد. شخص پوتین را ظرفی ایدئولوژیک در نظر می‌گیرد که به واسطه یکسری باورهای فرهنگی عمیقاً ریشه‌دار در بوم‌گاه روسیه شکل گرفته و این واقعیت را نشان می‌دهد که مشکلات روسیه به رهبری پوتین محدود نمی‌شود. ما با رویکرد معمول مرتبط با «پدیده پوتین» موافق نیستیم و ترجیح می‌دهیم از واژه «پوتینیسم» در کتاب‌مان استفاده کنیم. به جای تمرکز بر شخص پوتین و برآمدنش از گمنامی و ابهام، از او تمرکززدایی کرده و در عوض بر واکنش عموم، تحرک اجتماعی و روندهای تاریخی‌ای که خود پوتین تسلیم آن‌ها شده، تمرکز می‌کنیم. این تصمیم را گرفتیم زیرا شهروندان روس به طرز غریب مداوماً تأیید خود را نثار پوتین می‌کنند، حتی وقتی آزادی‌هایشان را محدود و اقتصادشان را

راکد می‌کند و دوستان و عزیزانشان را به جنگ می‌فرستد تا زندگی‌شان را بالقوه برای تجاوزات غیرضروری بین‌المللی ایثار کنند. به همین دلیل، پوتینیسم بیش از هر زمانی قابل توجه است، به عبارت دیگر، عناصر فرهنگی و اجتماعی پیرامون موفقیت پوتین بیش از دستاوردها یا شخصیت واقعی خودش اهمیت دارند.

برعکس دیدگاه مثبت دگراندیش روس، ولادیمیر کارا - مورزا که «پوتین روسیه نیست»^(۷)، ما قویاً تأکید می‌کنیم که در واقع، پوتین معرف روسیه است. بخشی به علت شأن پوتین به عنوان محصول تاریخ و جامعه روسیه و بخشی به سبب شأن او به عنوان کسی که از میل گسترده توده‌ها برای شکوه و افتخار ملی در برابر حقارت بهره‌برداری کرده است. به شکلی تعیین‌کننده، این رمزگشایی نشان می‌دهد که بیرون کردن پوتین از دفتر ریاست جمهوری برای تضمین آزادی روسیه کافی نیست. روس‌ها تنها به پوتین باور ندارند؛ آن‌ها به ایدئولوژی‌ای جامع‌تر باور دارند که بر حسب اتفاق پوتین هم به آن باور دارد و خودش مظهر آن است. نقش پوتین مشروط است و با مرگ او (یا خارج شدنش از همه صندلی‌های قدرت، هر چند تصور چنین سناریویی بسیار سخت است) خاتمه می‌یابد؛ از سویی دیگر، اعمال جنایتکارانه و/یا تهاجمی انجام شده توسط دولت روسیه و به درخواست پوتین، چیزی است که به احتمال زیاد همچنان مورد پسند مردم روسیه قرار خواهد گرفت، چه تحت حاکمیت پوتین زندگی کنند یا رهبر دیگری که بتوانند تأییدش کنند.

همچنین، با این باور دانشمند سیاسی روس لیلیا شوتسوا که رژیم پوتین یک «رژیم خودکامه نسنجیده» است و از سیستم قدرت شخصی هراس‌آفرین تبعیت می‌کند، اما احتمالاً نمی‌تواند تا ابد بر روسیه حکومت کند نیز مخالفیم.^(۸) شوتسوا در ادعای خود حق دارد که پوتین همیشه در قدرت نخواهد بود (به‌رغم همه چیز، می‌توانیم با اطمینان بگوییم که پوتین چشمه جوانی را پیدا نخواهد کرد و اینکه سال ۲۱۰۰ او را به عنوان رهبر روسیه نخواهد دید) و اینکه ترس در خاموش کردن روش‌های فکری جایگزین نقشی کلیدی بازی می‌کند، اما او معنای پوتینیسم را نادیده می‌گیرد. این فقط کار یک رهبر «خام» یا گروهی از رهبران نیست. رژیم خودکامه‌ای که

شوتسوا به آن اشاره می‌کند در گرایش فرهنگی‌ای ریشه دارد که (الف) تا زمانی که جامعه به آن اجازه می‌دهد موفق خواهد بود و (ب) قبل از پوتین شروع شده و تا پس از او ادامه خواهد یافت.

هدف ما بی‌اعتبار کردن همهٔ تحقیقات قبلی دربارهٔ روسیهٔ پوتین یا دستاورد منتقدانی صریح چون کارا-نیرزا و شوتسوا نیست. البته شناخت فرآیند به قدرت رسیدن پوتین و امیال او برای درک جامعهٔ امروز روسیه حیاتی است. با این حال، بدون فهم فعالیت‌های فرهنگی حامی پوتین، آن مطالعات هرگز نمی‌تواند جامعهٔ روسیه را به طور شایسته تحلیل یا مشخص کند که بهترین شکل آزاد کردن آن چیست. به‌طور مثال مسئلهٔ ثروت هنگفت پوتین را در نظر بگیرید. به‌رغم وضعیت اقتصادی متلاطم روسیه، گمان می‌رود پوتین یکی از ثروتمندترین افراد جهان باشد. ارزش دارایی‌های او چیزی بین ۴۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود^(۹)، اما درحالی‌که برخی امریکایی‌ها دونالد ترامپ را فقط به‌خاطر عدم اعلام اظهارنامه مالیاتی‌اش محکوم می‌کنند، رسانه‌ها و مردم روسیه به ندرت به ثروت نامعقول و احتمالاً نامشروع پوتین اشاره‌ای می‌کنند.

بررسی رژیم‌های قدرتمند ایدئولوژیک چون حکومت جوزف استالین، آدولف هیتلر، نیکلای چائوشسکو^۱، خوان پرون^۲ و فیدل کاسترو^۳ نشان می‌دهد که گذشته از پارادوکس نظری، سیاسی و اخلاقی، افزون‌خواهی شخصی یک رهبر و تعهد او به ایدئولوژی مشترک یک ملت مغایرند. فرقی نمی‌کند رهبر موردنظر بر کشوری کمونیست حکومت کند یا روسیهٔ امروز با یکی از بالاترین درصد نابرابری درآمد در کل جهان.^(۱۰) به دلایلی، مردم روسیه، خودخواهی پوتین و تجمع هنگفت ثروت

۱. Nicolae Ceausescu، رهبر کمونیست رومانی از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۹، او به همراه همسرش توسط انقلابیون رومانی اعدام شد. - م.

۲. Juan Peron، رئیس‌جمهور آرژانتین برای سه دوره. - م.

۳. Fidel Castro، رهبر انقلاب کوبا و رئیس‌جمهور این کشور از سال ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۸، پس از او برادرش رائول رئیس‌جمهور کوبا شد. - م.

او را مشکوک یا خیانت نمی‌دانند، در حالی که از جانب رأی‌دهنده‌ها و شهروندان به‌ویژه در جوامع غربی، ثروت‌نخبگان دلیلی کافی برای عدم اطمینان به آن‌هاست.^(۱۱) همان‌گونه که کتاب ما در فصل ۶ این مسئله را با جزئیات شرح خواهد داد، منطق پشت این موضوع ایدئولوژیک است.

درک این نکته بسیار مهم است، زیرا ارتباط عمیق‌تر بین تأیید جامعه از پوتین و اینکه او تا کجا می‌تواند کارهای خود را، چه ملی، چه خصوصی و شخصی، بدون مزاحمت پیش ببرد، نشان می‌دهد. ثروت پوتین فقط یک مثال از بسیار مسائل مربوط به وضعیت به شدت متناقض بین انتظارات مردم روسیه و واقعیت است. و در حالی که نمونه روسیه هرگز نمی‌توانست دقیقاً به همین روش در جای دیگری از دنیا تکرار شود، روندهای فراگیر و جستارهایی که ما بر آن‌ها تأکید می‌کنیم می‌تواند به جهان نشان دهد که تلاش برای - یا علیه - آزادی، دموکراسی و حقوق بشر تا چه حد اهمیت دارد.

برای این مهم، خصوصیات فرهنگی‌ای را که تسلیم پوتین و ایدئولوژی پوتینیسم شده‌اند، بررسی می‌کنیم. این ویژگی‌ها شامل روندهای تاریخی، گرایش عموم مردم به قدرت‌طلبی، ساختارهای فساد حکومتی و دیگر ایسم‌ها - بیش از همه ناسیونالیسم، امپریالیسم، نظامی‌گری، نژادپرستی و میهن‌پرستی افراطی است. کتاب ما نحوه استفاده کرملین از این ویژگی‌ها در جهت جلب حمایت مردم از پوتین را بررسی می‌کند. در فرآیند شناسایی این کنش‌های ایدئولوژیک و فرهنگی، تحقیق ما قصد دارد پندارهای مسلط و جاری جوامع غربی درباره روسیه، پندارهایی که معانی و خطرات موفقیت پوتین را تحت شعاع قرار می‌دهند، را به چالش بکشد.

برای مثال، به این ادعای وزیر دفاع سابق امریکا، لئون پانتا^۱ در اجلاس امنیت جهانی سال ۲۰۱۶ توجه کنید: «دل‌بستگی اصلی پوتین تلاش برای برگرداندن اتحاد جماهیر شوروی سابق است.»^(۱۲) این نظریه به طرز خطرناک ناآگاهانه است

(که در فصل‌های آخر کتابمان کاملاً شرح داده و افشا می‌شود)، زیرا انگیزه‌ها یا آماده‌سازی‌ها برای طراحی حکومتی با مأموریتی بسیار نگران‌کننده‌تر از بازگشت به اتحاد جماهیر شوروی را نادیده می‌گیرد. نظر پانتا استنباطی است که به اشتباه پوتین را نه رهبر پرنفوذ یک جنبش توده‌ای و ایدئولوژیک هدایت شده علیه لیبرالیسم و دموکراسی، بلکه پیشوایی مزدور و ساده‌لوح تصویر می‌کند.

از سویی دیگر، نظریه‌ای متفاوت اما همان‌قدر اشتباه سبب شد کنگره آمریکا، در اوت ۲۰۱۷ قانونی را تصویب و بخش‌های بیشتری از جامعه روسیه را تحریم کند. طرفداران این سند استدلال می‌کردند که تحریم‌های غربی، پوتین را به عقب‌نشینی از اوکراین و «کاهش تخطی جدی از حقوق بشر» وامی‌دارد.^(۱۳) ولی تحریم‌ها به تنهایی نمی‌تواند کشوری ایدئولوژیک را که از قبل هم هیچ احترامی برای حقوق بشر جهانی یا آزادی‌های دموکراتیک قائل نبوده، تغییر دهد، همان‌طور که روسیه همچنان به تخطی از قانون بین‌الملل ادامه می‌دهد (و شواهد بیشتری هم وجود دارد که در کتاب ملاحظه خواهیم کرد).

این بدین معنا نیست که تحریم‌های اعمال شده بر روسیه ناعادلانه‌اند؛ برعکس بسیار ضروری‌اند. اما دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی باید درک کنند که تحریم به تنهایی نمی‌تواند روسیه را به تغییر روش وادارد. تحریم‌ها و دیگر ساده‌سازی‌های آسان و راحت، به غلط، تصور کنش و جدیت به وجود می‌آورند اما فقط به مماشات و بی‌عملی می‌انجامند و وقتی پای قربانیان وسط آید، به رعب و وحشت بیشتر منجر می‌شوند.

این‌ها فقط دو مورد از بسیار داستان‌هایی است که می‌تواند قضاوت سیاستگذاران خارجی یا آن‌هایی را که به یادگیری درباره روسیه علاقه‌مندند یا می‌خواهند درباره نیات خطرناک نمایندگان سیاسی کشور خود بدانند، (نمایندگانی که ممکن است مانند رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، باور داشته باشند: «بسیار خوب می‌شود اگر ما با روسیه دوست باشیم» و همچنین بارهبر آن، مردی که «می‌توانست خوب‌تر از این باشد») مخدوش کند.^(۱۴) به حتم، کسانی که روسیه پوتین را می‌پایند، متحد

تحقیق ما هستند. اما اگر پوتین را به دلایل اشتباهی رد می‌کنند - آن گونه که پانته انجام داد - فقط سیکل خطرناک سوءتعبیر و سیاستگذاری غلط را سرعت می‌بخشند. در سطح عمومی، کسانی که در درک واقعی رژیم پوتین عاجزند، هرگز نمی‌توانند به پایان یافتن ضدیت روسیه با اصول آزادی‌امیدوار باشند یا به درستی به اهداف ملی آن پی ببرند. در کل، آن‌ها فقط به پوتین فرصت انکار فرضیات غلطشان را می‌دهند و در نتیجه تصویر او را به‌عنوان رهبری قوی که می‌تواند از روسیه در برابر حملات جاهلانه غرب دفاع کند، تقویت می‌کنند.^(۱۵)

کتاب ما اصرار دارد که برتری دموکراتیک و حقوق بشر^(۱۶) زمینه‌ای بسنده برای تجزیه و تحلیل یا پیکار با پوتین‌سیسم و هوادارانش نیست. آن‌هایی که باور دارند پوتین مانع رسیدن روسیه به لیبرال دموکراسی است و از این رو فقط پوتین و کرملین را هدف قرار می‌دهند، خیلی بسته فکر می‌کنند. اگر مردم او را به‌عنوان نماینده انتخابی خود برنمی‌گزیدند (و البته دوبار پشت سر هم این کار را کردند)، پوتین نمی‌توانست روسیه را از لیبرال دموکراسی محروم کند. اگر ملتی به کسی رأی دهد که حقوق و آزادی‌های دیگرش را محدود می‌کند، چگونه می‌تواند دموکراتیک یا به‌عبارت بهتر، آزاد شود؟

در حالی که تحقیق ما به هیچ‌وجه قصد تبرئه پوتین از هر گناهی را ندارد، اما تأکید می‌کند که پوتین تنها مانع جامعه مدنی آزاد در روسیه نیست: یک بخش ایدئولوژیک کلیدی در پوتین‌سیسم نقش دارد که پوتین هم تکثیرکننده آن است هم محصول آن. با این زبان، می‌خواهیم از کارن دُویشا، کارشناس برجسته مسائل شوروی و روسیه و تحلیل بسیار خوب او از روسیه پوتین در کتاب دزدسالاری پوتین! چه کسی مالک روسیه است؟^(۲۰۱۴) قدردانی و تشکر کنیم. دُویشا در این کتاب می‌نویسد که پوتین «هم محصول و هم تولیدکننده این سیستم فراگیر فساد است»^(۱۷)؛ این جمله او به ما برای کتاب‌مان و سطح جدید تحلیل آن از جامعه

روسیه در کل، برای تحلیلی ورای سیستم فسادى که دُویشا آن قدر دقیق آن را بررسی کرد، الهام بخشید.

ما مدیون دُویشا هستیم و امیدواریم ایده‌های او را به بخش‌های مختلف روسیه پوتین تعمیم دهیم. با این روش، می‌کوشیم نشان دهیم چرا برای هر جرمی که پوتین مرتکب می‌شود، بخش اعظمی از روس‌هایی که او را حمایت می‌کنند نیز مقصرند (به همان نحو ترامپیست‌هایی که از ترامپ حمایت می‌کنند، چاویست‌هایی که از مادورو حمایت می‌کنند، نازی‌هایی که از هیتلر حمایت کردند، لنینیست‌هایی که از لنین حمایت کردند و...) به همان شکل، به بررسی نیروهای غالباً نادیده گرفته شده رُوندهای تاریخی، امیال مردم و تأثیرات ایدئولوژی ناسیونالیستی بر شیوه تفکر غالب توده روس نیاز داریم تا بتوانیم تعریف صحیح‌تری از چالش‌هایی که جامعه امروز روسیه را جذاب می‌کند، ارائه دهیم. به عبارت دقیق‌تر، به تجزیه و تحلیل توده‌ها و رفتارهای فرهنگی نیاز داریم زیرا هر دو ریشه‌های پوتینیسم هستند و بر چیزهایی که می‌تواند به آسانی باعث دوام شخص پوتین شود، تأثیر می‌گذارند.

مسئله وقتی بغرنج‌تر می‌شود که افراد ناآگاه (چون پانتا ۲۰۱۶) پوتین را در مرکز مشکل قرار می‌دهند و میراث‌های فرهنگی روسیه یا قدرت ایدئولوژی را نادیده می‌گیرند، و این افراد تنها کسانی نیستند که عقاید تحریف‌شده دارند. حامیان پوتین نیز می‌توانند یاوه بگویند. تحقیق ما اشکالات و دام‌های دیدگاه پوتینیسم را در معرض دید قرار می‌دهد، برخوردارى کاملاً خلاف طیف بدگویان فوق‌الذکر رئیس‌جمهور کنونی روسیه.

به شهروندان عادى روسیه در سنت پترزبورگ و مسکو فکر کنید که پی‌درپی می‌پذیرند (چه در گفتگوهای شخصی با خبرنگاران یا با یکی از نویسندگان این کتاب [KL] وقتی در پاییز ۲۰۱۵ در سنت پترزبورگ زندگی می‌کرد) پوتین می‌تواند «کمی خشن» باشد اما با این حال از تصمیمات او دفاع می‌کنند. نظریه آرنت: «حقیقت دردناک این است که شرورانه‌ترین کارها توسط افرادی انجام می‌شود که هرگز تصمیم نگرفته‌اند خوب یا شیطان باشند»^(۱۸) در مورد این حامیان صدق می‌کند.

یا حتی به روس‌های معروفی مانند دگراندیش دوره شوروی الکساندر سولژنیتسین^۱ فکر کنید. در چند موقعیت از پذیرش جایزه برای کارش در اثبات ماهیت مستبدانه حکومت شوروی از سوی میخائیل گورباچف و بوریس یلتسین^۲ اجتناب کرد. او این جوایز را از نظر اخلاقی رد کرد زیرا آن رژیم‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم، ادامه فعالیت‌های مستبدانه شوروی بودند. البته، سولژنیتسین در سال ۲۰۰۸ به عنوان حامی برطنین رژیم پوتین از دنیا رفت - رژیمی که دقیقاً همان سیستمی را که کولژنیتسین زندگی‌اش را وقف افشایش کرده بود، احیا می‌کند. وقتی از او پرسیده شد چرا پوتین را تأیید می‌کند، تأکید کرد که پوتین شایسته ستایش است زیرا مسبب بازسازی تدریجی ملت روسیه است.^(۱۹)

به نظر می‌رسد ویژگی مشترک سولژنیتسین یا میانگینی از شهروندان روسیه در طرفداری از پوتینسم این است که در فهم و درک‌شان، پوتین وظیفه خود را در نقش رهبری موفق و عملگر که هدفش تضمین رفاه و امنیت کشور روسیه در نظم رقابتی بین‌المللی است به درستی انجام می‌دهد. با این معیار، تا زمانی که به نفع مردم روسیه باشد، اهمیتی نمی‌دهند که او به کشورهای دیگر حمله می‌کند.

و ضرورتی ندارد این منفعت مادی یا قابل لمس باشد؛ فقط کافی است عمل یا سیاست اتخاذشده از سوی کرملین عزت‌نفس و افتخار ملی روس‌ها را بیدار کند. وقتی گروهی از مردم کنش‌های کشور خود را، بدون در نظر گرفتن اینکه آن اعمال چگونه بر دیگران یا حتی شرایط شخصی خودشان تأثیر می‌گذارد، تجلیل کنند، باید گفت سناریوی نگران‌کننده در جریان است. به‌رغم مشکلات پیشین، چگونه میانگینی از شهروندان روس بهبود سرنوشت و زندگی خود را در گروه الحاق غیرقانونی کریمه می‌بینند؟ شاید پرسیدن چنین سؤالی اشتباه باشد. شاید اساساً

۱. Aleksander Solzhenitsyn، نویسنده و زندانی سیاسی روس در دوران شوروی و برنده نوبل

ادبیات در سال ۱۹۷۰، نویسنده کتاب‌های یک روز از زندگی ایوان دیسویچ و مجمع‌الجزایر

گولاگ - م.

۲. Boris Yeltsin، رئیس‌جمهور روسیه از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ - م.

اهمیتی به نفع شخصی خود نمی‌دهند یا شاید غرور ملی را بالاتر از هر چیز دیگری می‌دانند، پس اگر دولت روسیه ادعا کند که برخی حوادث بین‌المللی برای منافع ملی ضروری است، شهروند عادی احساس خرسندی می‌کند. شوربختانه، این نوع همکاری جمعی مورد تحسین قرار نمی‌گیرد زیرا بر پایهٔ نژادپرستی است و زمینه‌های انحصارگرایانه دارد و فقط به این دلیل موفق می‌شود که بر نفرت از غیرروس‌هایی خاص (مثلاً آن‌ها که خودشان را اوکراینی می‌دانند) و بر خاک‌پرستی نظامی یک ملت تکیه دارد. حمایت روس‌ها از پوتین اساساً با اهداف لیبرال دموکراسی و آزادی برای همه در تضاد است.

بسیاری از غیرروس‌ها - از جمله دانا روراباکر^۱ عضو مجلس نمایندگان امریکا^(۲۰)، رند پاول^۲ سناتور امریکایی^(۲۱)، اولیور استون^۳ فیلمساز امریکایی^(۲۲)، استفن کوهن^۴ اندیشمند امریکایی^(۲۳)، فرانسیس فیون^۵ نخست‌وزیر سابق فرانسه و کاندیدای ناموفق ریاست‌جمهوری^(۲۴) و افرادی بیشتر - آشکارا پوتین را به‌عنوان رهبری قدرتمند تحسین می‌کنند. آن‌ها و سایر پوتینیست‌ها اغلب سؤال «اینکه رسانه‌های روسیه مستقل نیستند فاحش نیست؟» را با سؤالی دیگر، سؤالی مطلوب پاسخ می‌دهند، «خب، شما می‌توانید به رسانه‌های امریکایی اعتماد کنید؟»^(۲۵) خود دونالد ترامپ رئیس‌جمهور امریکا در مصاحبه‌ای رودررو از پاسخ به سؤالات بیلبیل آرایلی^۶ مجری تلویزیون امریکا دربارهٔ تبهکاری پوتین با سؤالی طفره رفت، «فکر می‌کنی کشور ما خیلی معصومه؟ تو فکر می‌کنی کشور ما بی‌تقصیر؟»^(۲۶) چنین واکنشی، انتقاد از کرملین را به کژراهه می‌برد و با برگرداندن انگشت اتهام علیه روسیه به سوی دولت‌های ملی دیگر، مسائل ایدئولوژیک را ماستمالی می‌کند. ممکن است برخی از اتهام‌ها صحیح باشند، اما در این سناریو، از آن‌ها به‌عنوان تاکتیک‌هایی خنثی‌کننده استفاده می‌شود که هدفش کمک و همدستی با جنایات دولت روسیه است.

1. Dana Rohrabacher

2. Rand Paul

3. Oliver Stone

4. Stephen Cohen

5. Francois Fillon

6. Bill O'Reilly

مانند کوهن، چنین پوتینیست‌هایی (یا پوتینوفیل‌هایی) امکان دارد حتی مقالاتی با عنوان «دیوسازی بیهوده از پوتین را متوقف کنید» بنویسند و در آن رسانه‌های امریکا را برای لغزش حرفه‌ای و «حمله به پوتین» نکوهش کنند، اما به تصدی‌گری سیستماتیک روسیه بر خروجی‌های خبری سراسر کشور هیچ اشاره‌ای نکنند.^(۲۷) یا امکان دارد مانند دن کوالیک^۲ نویسنده و حقوق‌دان امریکایی فکر کنند. کوالیک با مدرک حقوق از دانشگاه کلمبیا، که خود را فعال صلح لیبرال و وکیل حقوق بشر می‌داند، کتابی نوشته با عنوان توطنه برای قربانی کردن روسیه: چگونه سی‌آی‌ای و دولت پنهان برای بدنام کردن روسیه تباری کرده‌اند^۳ (۲۰۱۷). در این کتاب، او از روسیه پوتین در برابر یک رسانه امریکایی آشکارا کینه‌توز و سیاست خارجی فاسد دفاع می‌کند. او بدون در نظر گرفتن رفتار افتضاح رژیم پوتین، حجم بالایی از کتابش را صرف شرح جزبه‌جزه «شرارت‌ها و انواع ماجراجویی‌های نظامی» ایالات متحد می‌کند. وقتی به روسیه اشاره می‌کند، مسامحه‌گرانه صغری و کبری می‌چیند و تأکید می‌کند که امکان ندارد آن کشور اراده سیاسی یا قدرت نظامی برای مرعوب کردن سایر ملل داشته باشد.^(۲۸) چنین اظهاری اگر انزجار آور نباشد، به حتم خنده‌دار است؛ کوالیک مصائب بی‌شمار او کراین از زمان حمله ۲۰۱۴ و اشغال کریمه را به راحتی فراموش می‌کند و البته مثال او کراین یکی از بسیار نمونه‌هاست. از آن بدتر، کتاب کوالیک دید جهانی تحریف‌شده‌ای را به تصویر می‌کشد که فقط از کسی که ایدئولوژی و نیروهای آن را ابدأ در نظر نمی‌گیرد، انتظار می‌رود. او می‌نویسد: «من ایرادهای کشور خودم را بیان می‌کنم»^(۲۹) ما این اظهار را ارج می‌نهم، اما می‌پرسیم چرا امریکایی‌ها و ناظران جهانی نمی‌توانند همین را در مورد روسیه انجام دهند؟ و چرا روس‌ها نمی‌توانند همین را در مورد کشور خودشان هم

۱. Putinophile، دوستدار پوتین - م.

2. Dan Kovalik

3. *The Plot to Scapegoat Russia: How CIA and the Deep State Have Conspired to Valfify Russia*

انجام دهند؟ اگر مردم بر اساس ملیت خود فقط بر خودشان تمرکز کنند، در واقع در راروی سایر جهان می‌بندند. این‌گونه جامعه جهانی اجازه داد سوریه در مغاک سقوط کند. اهمیت دادن فقط به کشور خودمان، به جهانی بهتر برای همه منجر نمی‌شود؛ بلکه شمار افرادی را که با شایستگی و احترام زندگی می‌کنند یا اصلاً تعداد زندگان را کاهش می‌دهد، زیرا حکومت‌ها مردم را قتل‌عام و انسانیت را خوار و خفیف می‌کنند. برعکس دیدگاه کوالیک، ما [KL & VT] اصرار داریم که راهی برای فکر کردن به جهان و اهمیت دادن به همه مردم، بدون جهان‌خوار بودن وجود دارد - و اینکه مجبوریم آن را پیشه کنیم.

در بیان افکار ناپخته و به‌شدت متعصبانه، کوالیک، کوهن و آنان که جهان‌بینی مشابهی دارند، به این پندار گردن می‌نهند که سیاستمداران و شهروندان نباید هیچ‌کسی را، صرف‌نظر از اینکه جنایاتشان علیه دیگران تا چه حد فجیع یا مداوم است، نکوهش کرده یا به چالش بکشند. افرادی چون آنان به کترراه می‌روند و فکر می‌کنند جهان می‌تواند در صلح زندگی کند، اما چنین طرزفکری - تجسم یافته در شخصی چون رئیس‌جمهور سابق امریکا باراک اوباما - است که مرگ را تداوم می‌بخشد و فضا را برای کسانی چون پوتین باز می‌گذارد تا بی‌پرواترین حرکات را انجام دهند و تصمیم بگیرند قانون بین‌الملل را با حمله به کشور مستقل دیگری زیر پا بگذارند.

کتاب ما فقط در صورتی می‌تواند به انسان‌های خوب توصیه کند چگونه عمل کرده و با مخالفان مقابله کنند که ابتدا وفاداری خود به حقوق بشر را پی‌افکند. اگر مانند کوهن و کوالیک، کسی فکر می‌کند حقوق بشر ارزش بحث ندارد، پس کتاب ما در تفکر او تأثیری نخواهد داشت.

امیدواریم از طریق کتاب‌مان بتوانیم روشن کنیم که چنین واکنش‌های توجیه‌گرانه‌ای تا چه حد خطرناک و نامربوط است و در توضیح رفتارهای کرملین، غفلت از ایدئولوژی و قدرت فرهنگ تا چه حد ویرانگر است. براساس مثال پیشین درباره اخبار ملی، باید بگوییم که لغزش‌های اخلاقی رسانه‌های امریکا، نه تنها تأثیری

مستقیم بر رسانه‌های روسیه ندارد، بلکه در تصمیم‌گیری یا تلاش‌های کرملین برای گسترش قدرت جهانی نیز هیچ نقشی ندارد. اعمال ایالات متحد یا دیگر کشورهای غربی در این زمینه نیز نمی‌تواند نقطه شروع بحث تحلیلی برای قضاوت حکومت پوتین باشد. در حال حاضر، بحث درباره روسیه است و نمی‌تواند از زیر بار خلافتکاری‌هایش شانه خالی کند. رسانه‌های روسیه سانسور می‌شوند زیرا کرملین می‌خواهد این‌گونه باشد و چهره‌های رسانه‌ای را متقاعد می‌کند که قی کردن خط مشی دولت از نظر اخلاقی «درست» است. از این رو، اپولوژیست‌ها گزارش‌هایی خنثی منتشر می‌کنند که موجب تنش‌های خصمانه بین معترضان پوتین و حامیان او می‌شود بدون اینکه گفت و شنودی پیش برود. برای اجتناب از رویکردهای تحریف‌شده ذکر شده نسبت به پوتین، تحقیق ما بیشتر بر ایدئولوژی، فرهنگ و توده‌ها متمرکز است تا بر شخص پوتین. ما تأکید می‌کنیم که نوع خاصی از ایده ناسیونالیستی انحصارگرایانه، سیاستگذاری کرملین را به جنبش می‌آورد، ایده‌ای طراحی شده برای ترویج احساسات برتری ملی در بین مردم. در مقابل، این ایده مشروعیت پوتین را حفظ می‌کند و به او اجازه می‌دهد در نقش قدرتمندترین مرد روسیه و به‌عنوان مجری و مسئول تأمین منافع کشور روسیه ظاهر شود.

در حالی که بر شناساندن دقیق اهداف پوتین دشوار (و البته غیرضروری) است، باید به خاطر داشته باشیم ساختار اجتماعی پرتنش در حال اجراست که به خودی خود هدف نهایی است. پوتین از امکان فراوانی برای مانور خلاقانه بهره می‌برد، اما اذعان این نکته ضروری است که او می‌تواند فقط در محدوده‌های قدرت طلبی اتوپیایی، که مردم روسیه در آراستن آن برای او، کمک کرده‌اند عمل کند.

پوتین و کرملین‌شناسان می‌دانند چگونه روایت‌های تاریخی و برداشت‌های شهروندان را به شیوه‌هایی متناقض اما مؤثر دستکاری کنند، شیوه‌ای بیش از آن پیچیده که شخصی معمولی (روس یا غیر آن) بتواند کشف کند. کتاب ما، تا اندازه‌ای،

به افشای این تناقضات و شرح اینکه چگونه آن‌ها به طرز کنایه‌آمیز پوتینیسم را تقویت می‌کنند، اختصاص دارد.

گذشته از این، تا به حال کدام انقلاب از نظر ناظران، چه طی فرآیند واقعی یا مدت‌ها پس از روشن شدن نتایجش، حتی از نظر متفکران بانفوذی چون ادموند برک^۱ یا رُزالوگزامبورگ^۲، آلکسی دو توکویل^۳ یا لئون تروتسکی^۴ منطقی به نظر رسیده است؟ اما همان انقلاب‌ها، عموماً برای انقلابیون و حامیان آنان رضایتبخش بوده یا لاقلاً به نظرشان رادیکال و آشفته نبوده است. فقط پس از درک اینکه چگونه کل یک ملت می‌تواند در طلب دیوانه‌وار آرمانشهر، در برابر اهریمنی دهشتناک و دشمنی فرضی به جنبش درآید، می‌توان سترگی ایدئولوژی‌های ظاهراً نامعقول را درک کرد، ایدئولوژی‌هایی که ممکن است برای غریبه‌ها دیوانگی به نظر برسد ولی برای کسانی که به آن باور دارند، رستگاری و رهایی است.

در رابطه با روسیه، بسیاری از خارجی‌ها نمی‌توانند درک کنند که چرا آنچه از نظر آنان عینِ آشفتگی است، معمولاً در نظر مردم تحت‌تلقین روسیه عینِ انسجام است. قانونگذاران امریکایی را که باور دارند روسیه تحت فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم‌ها سقوط خواهد کرد، در نظر بگیرید: آن‌ها این نکته پراهمیت را نادیده می‌گیرند که نیروی پایداری پوتین فوق‌العاده قوی است زیرا بر مجموعه قدرتی تنومند و انعطاف‌پذیر بنا شده است. این مجموعه، فضای زیادی را برای مانور رژیم او از لحاظ سیاسی، بسته به روز، جدیدترین دشمن ملی، آخرین چالش اقتصادی و مانند آن فراهم می‌کند و در تمام این مدت هرگز مشروعیت خود را از دست

۱. Edmund Burke, (۱۷۹۷-۱۷۲۹) فیلسوف و دولتمرد ایرلندی. - م.

۲. Rosa Luxemburg, (۱۸۷۱-۱۹۱۹) فیلسوف مارکسیست، اقتصاددان و فعال ضدجنگ لهستانی

- آلمانی. - م.

۳. Alexis Tocqueville, (۱۸۵۹-۱۸۰۵) اشراف‌زاده، دیپلمات و تاریخ‌دان فرانسوی. - م.

۴. Leon Trotsky, (۱۸۷۹-۱۹۴۰) تئوریسین مارکسیست و انقلابی شوروی که در اوت ۱۹۴۰

در مکزیک به دست عوامل شوروی ترور شد. - م.

نمی‌دهد، یا حداقل نه تا سطحی جبران‌ناپذیر. به‌رغم همهٔ تنش‌ها، طیفی وسیع از هر دو گروه محکوم‌کنندگان و مدافعان پوتین، تلویحاً بر این مفهوم که روسیه به‌طور ذاتی نقطهٔ مقابل غرب است توافق دارند. بله، ممکن است بحث‌شان بر سر ریشه به جایی برسد، اما در جزئیات به کژراهه می‌روند: خود پوتین در فرآیندهایی اساساً غربی (یا حتی مشخصاً اروپایی) امپریالیستی، در جاهایی چون کریمه و اوکراین شرقی مشغول بوده است - و البته اولین بار نیست که روسیه دست به چنین کاری می‌زند. یک قرن پیش از پیمان دههٔ ۱۶۴۸ و ستفالی^۱ که راه را برای نظم جهانی متشکل از دولت‌های ملی و قراردادهای اجتماعی بین شهروندان و دولت‌هایشان هموار کرد، روسیه یک امپراتوری تزاری ساخت و عهد کرد که امنیت افراد درون مرزهایش را تضمین کند. برای پیچیده‌تر کردن پندار از پیش غلط روسیه به‌عنوان نقطهٔ مقابل غرب، مدافعان پوتین می‌گویند غرب دشمن روسیه است و در آن واحد استدلال می‌کنند که نمی‌توان روسیه را برای سانسور سرکوبگرانهٔ رسانه‌هایش قضاوت کرد زیرا وضعیت در غرب هم دقیقاً همین‌گونه است. این اظهارات غیرمنطقی به ابهام بیشتر در برداشت از روسیه، هم درون کشور خودش و هم در عرصهٔ بین‌المللی، دامن می‌زند، زیرا به این دلالت دارد که در حقیقت غرب با روسیه برابر است یا حداقل مشترکاتی دارند.

و علاوه بر آن، دیگرانی هم هستند که زیر نقاب غربگرایی عمل می‌کنند و ممکن است تا آنجا پیش روند که مثلاً ملاقات سران روسیه - ایالات متحد را سازماندهی کنند، آن‌گونه که ترامپ در هلینسکی، فنلاند در ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۸ انجام داد. آن ملاقات، از سوی هر دو طرف، تلاشی دوستانه برای ادامهٔ گفتگو بین دو کشور متمدن و دموکراتیک قلمداد شد. البته، با توجه به سرکوب جامعهٔ مدنی روسیه توسط پوتین، افترای درازمدت کرملین به آزادی‌های دموکراتیک در ایالات متحد

۱. Westphalia، پیمان‌نامه‌ای است که پس از پایان جنگ‌های سی سالهٔ مذهبی در اروپا (۱۶۱۸)

- (۱۶۴۸) میان کشورهای اروپایی بسته شد. - م.

و بدگویی‌های کلی از غرب به‌عنوان لانهٔ فساد کفار لیبرال و نژادپرستی ترامپ در ایالات متحد، اظهار یاه‌ای است. این مسئله نیز به قوت خود باقی است که چگونه ترامپ نتوانست در آن جلسه دربارهٔ دخالت روسیه در انتخابات امریکا با پوتین مقابله کند؛ در واقع، او برای مقابله با آژانس‌های اطلاعاتی امریکا، کنار پوتین ایستاد.^(۳۰) به‌رغم تبلیغات برای ملاقات پوتین - ترامپ، باید گفت هیچ‌کدام آنان با هر چیزی که با فرهنگ، دموکراسی و تکثرگرایی غربی همساز باشد، نسبتی ندارند. ترامپ در هلیسنکی، دموکراسی امریکا و جهان را تضعیف کرد و همزمان پوتین کوشید از چنین تمکینی بهره‌برداری کند. به این طریق، با استفاده از ابزار مدرن برای پیگیری - و احتمالاً دستیابی به - دیدگاه مستبدانهٔ خود از جهان، روسیه طلایه‌دار ضد-انقلاب جهانی باقی می‌ماند. بنابراین، این ملاقات می‌تواند گواهی دیگر از رابطه‌ای بغرنج و غیرعادی با غربگرایی از جانب پوتینیسم (و گرچه مسلماً خارج از موضوع کتاب ماست، از سوی جنبش ترامپیست هم در جامعه و هم در دولت امریکا) فرض شود. ابهام مرزبندی‌ها در ایدهٔ کلی «روسیه در برابر غرب»، چون باتلاقی عمیق می‌ماند که انسان باید به زحمت خود را از آن بیرون بکشد تا بتواند این واقعیت پیچیده را درک کند: روسیه تمایلات اساساً غربی را به نمایش می‌گذارد و در ملاقات‌هایی به شیوهٔ غربی با رهبران جهان شرکت می‌کند، اما به طرزی سیال و انمود می‌کند که این‌گونه نیست. این سؤال باید در ذهن خوانندگان ایجاد شود «پس چرا روسیه این‌قدر مشتاق است موجودیت و موقعیت جهانی خود را به‌عنوان دشمن غرب به مخاطره بیندازد؟» پاسخ بالقوه را در فصل ۳ خواهید یافت که عنصر دیگری از درک پوتینیسم را رمزگشایی می‌کند.

درست همان‌گونه که همتای غربی از گفتگوهای بین‌المللی دربارهٔ مشروعیت پوتین حذف شده، سری کاملی از فعالیت‌های اجتماعی و دینامیک‌های فرهنگی ضروری برای فهم پوتینیسم نیز از قلم افتاده‌اند. پوتین آن‌قدر قوی نیست که به تنهایی همهٔ روسیه را در چنگ گرفته و آن را به رژیم مطیع تبدیل کرده باشد، بلکه روس‌ها داوطلبانه به استبداد (یک‌بار دیگر) رأی داده و فعالانه در خلق چنین رژیمی

کمک کرده‌اند، پوتین، انحرافی غیرقابل توضیح در تاریخ روسیه نیست. در واقع، در سرتاسر تاریخ استبدادی روسیه الگویی از نیابت وجود دارد که سهواً از نظرات انتقادی مصون مانده است.

این تصویرسازی، پوتین را به گروه کثیری از دیگر تزارهای روسی و رهبران شوروی مرتبط می‌کند و آشکار می‌سازد که روش رهبری پوتین تفاوت تاریخی برجسته‌ای با آنان ندارد. بیعت عمومی پیوسته — نه فقط بر اساس آمار عینی انتخابات، نظرسنجی‌ها و رفتارها، بلکه عمدتاً در افکار شخصی شهروندان — نشان می‌دهد که پوتین و قدرت مطلقه، در کل برای مردم روسیه، اتفاقی و فقط یک بار نبوده است. گرچه ممکن است اکنون برخی خود را گروگان بدانند یا از انتخاب پوتین و استبداد پشیمان باشند، اما خیلی‌ها مشتاقانه تصمیم گرفتند و اکثر آن‌ها همچنان بر همان موضع هستند.

کتاب ما همچنین به دانشمند سیاسی امریکا، رابرت سی. تاکر^۱، کارشناس سیاست شوروی و روسیه مدیون است. تاکر و کتابش فرهنگ سیاسی و رهبری در روسیه شوروی: از لنین تا گورباچف^۲ (۱۹۸۷) نقشی کلیدی در الهام‌بخشی کتاب حاضر دارد. تاکر تأکید می‌کند که فرهنگ و سیاست در کشورهایی چون اتحاد جماهیر شوروی جدایی‌ناپذیرند زیرا «فرهنگ، روش زندگی مرسوم یک جامعه است، دربرگیرنده اسلوب‌های پذیرفته شده فکری و باور و الگوهای مرسوم رفتار. فرهنگ سیاسی، هر چیز مربوط به سیاست و حکومت در یک فرهنگ است. در روسیه شوروی، چیزهای بسیار کمی به حکومت مربوط نمی‌شدند.» هرچند حکومت دیگر شوروی نیست، اما در ۲۰۱۹، این اظهارات تاکر همچنان با وضعیت روسیه صدق می‌کند.^(۳۱) و همان‌گونه که تاکر متوجه نیاز به بررسی موفقیت‌ها و انتخاب‌های رهبران شوروی در متن باورهای عموم و منافع مردم شوروی شد، ما نیز استدلال

1. Robert C. Tucker

2. *Political Culture and Leadership in Soviet Russia: from Lenin to Gorbachev*

می‌کنیم که بدون تجزیه و تحلیل ژرف جامعه و فرهنگ روس، نمی‌توان به درک صحیحی از پوتینیسم در روسیهٔ امروز رسید، زیرا این جامعه و فرهنگ، سیاست حکومت و رهبری آن را تغذیه می‌کنند. آن‌ها در خلأ عمل نمی‌کنند: از سویی فرهنگ به شکل‌گیری سیستم حکومتی یک کشور کمک می‌کند، از سویی دیگر، به‌طور همزمان کنش و واکنش‌های جامعه را با سیستم مذکور تعیین می‌کند.^(۳۲) کمک‌های تاکر به کتاب ما آن‌قدر بارز است که برای تکریمی شایسته در برابر فصلی از کتاب او با عنوان «بلشویسم لنین به‌منابه فرهنگی در حال تکوین»، فصل ۵ را «پوتینیسم به‌منابه فرهنگی در حال تکوین» نام گذاشتیم.

به دلایل مشابه، کتاب‌مان را به تاریخدان و اندیشمند انتقادی درگذشته والتر لاکر^۱ (۲۰۱۸ - ۱۹۲۱) تقدیم کردیم. ما به‌ویژه مدیون کار او پوتینیسم: روسیه و آینده‌اش با غرب^۲ (۲۰۱۵) هستیم که در آن مفهوم پوتینیسم را به‌عنوان یک ایدئولوژی مبتنی بر ناسیونالیسم، ضدغرب‌گرایی، دموکراسی جعلی و دولتی به شدت مداخله‌گر (در منطق سیاسی و نه در مفهوم معمول اقتصادی آن) بررسی کرد. کتاب ما در ادامه و بسط جستارهای لاکر در کتاب پوتینیسم نوشته شد.

با یادآوری رویکردهای تاکر و لاکر، استدلال می‌کنیم نوعی انتظار فرهنگی توده‌ای در روسیه وجود دارد که نوع خاصی از حکومت سلطه‌جویانه را ایجاب می‌کند. از قرار معلوم این رهبر تنها بازیگری است که می‌تواند حفاظت از روسیه - قلمرو فیزیکی، جمعیت انسانی، منابع طبیعی، اقتصاد، فرهنگ و وجههٔ بین‌المللی - را به هر قیمتی تضمین کند. چنین تمایلی از میراث استبدادی دوران تزاری، توهم امنیت شوروی و سخنوری تأثیرگذار خود پوتین شکل گرفته است؛ از همه مهم‌تر، چنین گرایشی بین شهروندان روس آن‌قدر محبوب است که مانند سناریوی عمل می‌کند و از پوتین انتظار می‌رود آن را دنبال کند.

این نکته گواه دیگری است بر اینکه شخصیت پوتین تنها عامل محبوبیت

1. Walter Laqueur

2. *Putinism: Russia and Its Future with the West*

او نیست. افکار توده‌ها اهمیت دارد و پوتین عادت کرده که با دادن وعده‌های قدرتمندانه مشابه آنچه در سراسر تاریخ روسیه داده شده، به‌طور مداوم برای آن‌ها جذابیت داشته باشد. فقط در صورتی که رهبری وعده جامع‌های بهتر و قدرتمندتر بدهد، پیروان ممکن است روش‌های بدوی ظاهراً ضروری برای وقوع آن آینده را به راحتی بپذیرند، البته به شرطی که آن وعده به حد کافی وسوسه‌برانگیز باشد.^(۳۳) تنها لازمه این کار استاندارد پایین اخلاقی است. در این زمینه هیچ استثنایی وجود ندارد: اینکه جناح راست هیچ چیزی برای گفتن درباره ترامپ ندارد و چپ چیزی در مورد سوریه یا درباره دانیل اورتگا رئیس‌جمهور نیکاراگوئه نمی‌گوید، نشان می‌دهد که استاندارد اخلاقی پایین بسیار گسترده است و فقط به روسیه محدود نمی‌شود. درک آسیب‌های اجتماعی روسیه می‌تواند برای کل جهان مفید باشد.

بی‌تردید، خواست توده‌ها برای تمرکز قدرت از قرن شانزدهم دگرگون شده است، اما نباید از تداوم‌ها غفلت کرد. برخی لیبرال‌ها، به‌طور مثال فرانسیس فوکویاما^۱ اهمیت این گرایش قدرت‌طلبانه تاریخی را فراموش کرده و در مقابل مغبون جنبش گورباچف شدند. وقتی میخائیل گورباچف سیاست‌های گلاسنوست [فضای باز سیاسی] و پرسترویکا [بازسازی اقتصادی] را معرفی کرد، وقتی در نوامبر ۱۹۸۹ دیوار برلین فرو ریخت، وقتی اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و وقتی روس‌ها، بوریس یلتسین را به‌عنوان اولین رهبر دموکراتیک در سال ۱۹۹۱ انتخاب کردند، لیبرال‌ها فکر کردند حالا می‌توانند پیروزی لیبرالیسم در روسیه را جشن بگیرند.^(۳۴) البته این جنبش‌ها فقط گشایش‌های لیبرالی بالقوه بودند که هرگز بالفعل نشدند. آن‌ها با سکون استبداد تاریخی (به‌علاوه عوامل دیگر آن زمان، مانند ظهور الیگارشی‌های قدرتمند) مسدود شدند. هرگز، هیچ گسست اساسی از استبداد، هیچ رویکردی به لیبرالیسم، در روسیه مدرن در سطح ملی روی نداد.

۱. Francis Fukuyama، فیلسوف امریکایی و نظریه‌پرداز سیاسی، نویسنده کتاب «پایان تاریخ و

واقعیت، به‌ویژه با توجه به آنچه اکثریت شهروندان می‌خواهند، به سختی سزاوار چنین خوش‌بینی‌ای است. تعداد معدودی رویداد سزاوار آن هستند: حتی گورباچف محبوب خواهان چنین دموکراسی، آزادی و عدالتی نبود، به‌جز صرفاً استبدادی ملایم، حکومتی تک‌حزبی با حداقل ویرانگری و کشتار (سوی قتل‌عام امپریالیستی خودش در افغانستان). به‌طور مثال، گرایش‌ها و خواست توده‌ها، نتایج رأی‌گیری و شمارش آرا نشان می‌دهد که روس‌ها خواهان روابط بهتر با ایالات متحد هستند، اما به این معنا نیست که مردم پشت این خواسته‌ها و نتایج، واقعاً می‌دانند درباره‌ی چه حرف می‌زنند یا اینکه واقعاً به شأن انسانی اهمیت می‌دهند. احترام به شأن انسانی، ارزشی نادر و در اقلیت است، ارزشی که بر عکس آنچه بسیاری فکر می‌کنند، تعداد بسیار کمتری از روس‌ها به آن باور دارند. برای یاری رساندن به کسانی که بیرون از این دیدگاه خود پاداش‌دهنده^۱ و خوش‌بینی‌های رضایت‌بخش قرار می‌گیرند و رنج می‌برند، پذیرفتن این واقعیت ضروری است.

در این زمینه کار تیموتی اسنایدر، تاریخ‌دان امریکایی و متخصص اروپای شرقی، اروپای مرکزی، جنگ جهانی دوم و تاریخ‌های عقلانی مرتبط، در زمینه قدرت روایت‌ها برای ترویج استبداد در سیاست و جامعه را ارجح می‌نهمیم. کتاب مهم او با عنوان مسیر ناآزادی: روسیه، اروپا، امریکا^۲ (۲۰۱۸)، از طریق چارچوب متشکل از دو برداشت که جهان امروز را دچار آفت کرده، چشم‌انداز روسی و غربی را بررسی می‌کند: سیاست تقدیر ناگزیر [چاره‌ناپذیری] و سیاست ابدی و ازلی [جاودانگی]. سیاست تقدیر ناگزیر به «ادراک اینکه آینده چیزی بیشتر از اکنون است، اینکه قوانین رشد شناخته شده‌اند، جایگزینی وجود ندارد و بنابراین واقعاً نمی‌شود کاری کرد»^(۳۵) ارجاع دارد. این فرضیه به‌شدت یادآور فرمول‌بندی فوکویاما از «پایان تاریخ» است. به‌طور مثال، در ایالات متحد، سیاست تقدیر ناگزیر خود را

1. Self – rewarding

۲. *The Road to Unfreedom*. این کتاب با ترجمه هادی شاهی از سوی نشر کتاب پارسه منتشر شده است.

در باور اینکه رژیم سرمایه‌داری و دموکراسی به واسطهٔ نوآوری خودشان موفق می‌شوند، به نمایش می‌گذارد؛ اما جنبش ترامپیست و نژادپرستی آن، به‌علاوهٔ بسیاری ایسم‌های منفی دیگر، ثابت کرده که دموکراسی فقط در صورتی زنده می‌ماند که در سراسر جامعه به طور دانسته تمرین شود. در روایت روسی، این عبارت اساساً به این معناست که استبداد بهتر از دموکراسی است و زمانی که دموکراسی غیرمتداول شود، دولت - ملت روسیه برترین کشور دنیا خواهد بود. بنابراین، سیاست تقدیر ناگزیر در هر جامعه‌ای خطرناک است: نشانهٔ مسلم پنداشتن سیاست و ذات انسان است و به اشتباه این تصویر را ترویج می‌دهد که دوران خوب چیزی است که مرسوم و متداول شده، بدون اینکه نیازی باشد مردم یا سیاستمداران کاری انجام دهند یا مسئولیت مشکلات کنونی را بپذیرند.

دومین عبارتی که اسنایدر به کار می‌گیرد، سیاست ازلی و ابدی، «یک ملت را در دور باطلی از چرخه‌های قربانی بودن قرار می‌دهد»، جایی که «زمان دیگر خطی به درون آینده نیست، بلکه دایره‌ای است که دائماً به همان رشته‌های گذشته برمی‌گردد.»^(۳۶) به عبارت دیگر، سیاست تقدیر ناگزیر در کشورهایی اجرا می‌شود که قدرت ملی مدعی است مسیر کنونی کشور و شیوهٔ زندگی‌شان، مسیر و روش درست زندگی است. جایگزینی وجود ندارد و چیزی که اکنون وجود دارد، بدون هیچ تغییر ریشه‌ای، تا ابد همین گونه خواهد ماند. همه چیز همین گونه خواهد بود. در کشوری چون روسیه که فرهنگ و جامعه، چنین احساسات محافظه‌کارانه‌ای را آن قدر تکرار می‌کنند تا به باور تک‌تک افراد تبدیل می‌شود، سیاست تقدیر ناگزیر به‌ویژه گزاف، غلط‌انداز و خطرناک است. ما چنین پنداری را نگران‌کننده‌ترین ویژگی روسیهٔ کنونی پوتین می‌دانیم، زیرا خط فکری‌ای را بنا می‌نهد (ایجاد شده توسط سیاست تقدیر ناگزیر) مبنی بر اینکه دموکراسی و حقیقت فریبی بیش نیست تاروس‌ها - و جهان - را به پذیرش بینشی منحصر به فرد دربارهٔ هستی متقاعد کند، بینشی که در آن قدرت‌طلبی و ناسیونالیسم روسی باید در صدر اهداف حکومت

باشد. همان‌گونه که هانا آرنت در ریشه‌های توتالیترالیسم^۱ (۱۹۵۱) بیان داشت، جداسازی و تمیزه کردن احتمالاً بغرنج‌ترین نیروهایی‌اند که بر هر ملتی تأثیر می‌گذارند، تحت چنان شرایطی شأن انسان و احترام به حقوق بشر در هیاهوی ناسیونالیسم، بیگانه‌هراسی و فاشیسم گم می‌شود. کتاب ما بر این حقیقت ناخوشایند تأکید می‌کند که روسیه هم‌اکنون نیز به‌شدت در مسیر تمیزه کردن و به سوی استبداد گام برمی‌دارد.

البته، فرهنگ سیاسی روسیه را نمی‌توان بدون رویکرد روان‌شناسی اجتماع‌نگر از نوعی که در مسیر ناآزادی اتخاذ شده، درک کرد. در کالبدشکافی ما از پوتینیسم، رابطه‌اش با توده‌ها و تداوم استبداد در روسیه، تم‌های سیاست تقدیر ناگیر و سیاست ازلی و ابدی کمک بزرگی خواهند بود.

چالش‌های پوتینیسم و بقای روندهای تاریخی

این‌گونه نیست که روس‌ها ذاتاً ناتوان از فعالیت‌های دموکراتیک باشند. مثلاً در ۲۶ مارس ۲۰۱۷، رهبر مخالفان، الکسی ناوالنی^۲ توده‌ای بالغ بر ۶۰ هزار نفر از شهروندان را برای تظاهرات در سراسر روسیه، برای اعتراض به فساد کرملین با شعار «پوتین دزد است» و اعلام جرم علیه او فراخواند. از زمانی که دولت روسیه تظاهرات عمومی ضدپوتین را در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ سرکوب کرده بود، چنین میتینگی سابقه نداشت.^(۳۷) هرچند ناوالنی به قطع، مظهر دموکراسی نیست (در واقع او بیشتر با حزب قانون و عدالت لهستان، صدراعظم سابق افراطی اتریش، سباستین کورتز^۳ یا دیگر ناسیونالیست‌های افراطی قابل مقایسه است) و نتایج انتخابات ملی ثابت می‌کند که روس‌ها نسبتاً پیوسته، به روایت مسلط از پوتینیسم طی ۱۹ سال گذشته رأی داده‌اند، با این وجود، حوادث بهار ۲۰۱۷ نشان داد اقلیت در حال رشدی

۱. *The Origins of Totalitarianism*، این کتاب با ترجمه محسن ثلاثی در نشر ثالث منتشر

شده است. - م.

2. Alexei Navalny

3. Sebastian Kurz

از روس‌ها ممکن است برای مبارزه جهت ایجاد تغییر در جامعهٔ استبدادزدهٔ خود به قدر کافی آگاه و شجاع باشند. از سویی، تغییر ناقص - همان ایمان به گورباچفسم - بخشی از چیزی است که روس‌ها را به سرنوشت کنونی‌شان رهنمون کرد؛ از سویی دیگر، می‌تواند اولین گام در مسیر باور به لیبرالیسم، نه روزآمد کردن دیدگاه‌های قدرت‌طلبانهٔ قدیمی، باشد. بنابراین، نباید این امکان را نادیده گرفت که کنش‌های آنان می‌تواند فضا را برای بحث دربارهٔ فرصت‌های دموکراتیک لیبرال احتمالی در میان جامعهٔ روس باز کند.

با این وجود، تعداد مخالفان سیاسی برای ساقط کردن رژیم پوتین یا سست کردن روایت پوتینیسم بسیار اندک است، زیرا جمعیت پر قدرتی از روس‌ها به سهولت چنین دگراندیشی‌ای را خفه می‌کنند. این نکته باید خوانندگان را آگاه کند که چیزی بسیار بیشتر از فقط انتخاب پیوسته و همگانی ولادیمیر پوتین موجب پیدایش پوتینیسم می‌شود: بدون تمایل توده‌ها برای داشتن حکومتی قدرت‌طلب، رهبری چون پوتین می‌تواند فقط از طریق ابزار غیرمشروع و خشن به قدرت برسد. چنین قدرتی فقط با یکسری کودتاهای فاجعه‌بار امکان‌پذیر می‌شود که در مقابل، هر نوع قدرتی را که او کوشیده بود به چنگ آورد، نابود می‌کند.

پس چه چیزی پوتینیسم و تمایل جامعه را برای تمکین از - یا پیکار فعالانه برای - رهبری پوتین توضیح می‌دهد؟ با توجه به امکان گشایش‌های لیبرالی، پوتین چگونه از رضایت مردم کسب اطمینان می‌کند؟ باید قبول کنیم که در روسیهٔ پوتین نسبت به روسیهٔ استالین فضای سیاسی بسیار بیشتری برای مانور وجود دارد - پس چرا تعداد بسیار کمی از روس‌ها برای استفاده از این فضا خطر می‌کنند؟ آیا پنداشت رایج مبنی بر اینکه پوتین به تنهایی روسیهٔ امروز را ساخته و بدون محدودیت بر آن حکم می‌راند، تعریف درستی است؟

این سؤال‌ها راهنمای تفکر ما و طرح اولیهٔ کتاب‌مان است. به‌ویژه اکنون که روسیه در زمینهٔ اقتصاد، افکار بین‌الملل یا انسجام داخلی موفق نیست، این سؤال‌ها فوری و مبرم‌اند.

طی چند سال گذشته اقتصاد روسیه دچار تنگنا بوده است.^(۳۸) دولت آن بارها برای نقض حقوق بشر از سوی سازمان‌های بین‌المللی (از جمله سازمان ملل، دیده‌بان حقوق بشر، عفو بین‌الملل و مانند آن) محکوم شده است.^(۳۹) هویت آن با قرن‌ها تزاریسیم ارتدوکس استعمارطلب و دهه‌ها سرکوب فرهنگی روان گسیخته از سوی کمونیسم منکر خداوند درهم ریخته است.

همان‌گونه که محقق روس ناتالیا سوباریه‌ویچ^۱ برانگاشته، در حال حاضر، «با یک روسیه سروکار نداریم» و روسیه هرگز واقعاً واحد نبوده است: از اسکان‌های مجدد اجباری دوران تزاری و سوسیالیسم اجباری دوران شوروی، نیروهای گریز از مرکز ریشه‌داری به جا مانده است.^(۴۰) از این رو، دولت پوتین برای کشف عاملی اتحادساز که بشود با آن پایه‌ای از حمایت را بنا نهاد، تلاش زیادی کرده است.^(۴۱) به‌طور معمول، این عوامل ناخوشایند موجب فقدان اعتبار و احترام برای دولت حاکم در میان شهروندان می‌شود - نه ایجاد اتحاد همگانی یا حمایت برای دولت. فقط ایدئولوژی توضیح می‌دهد که چگونه چنین کاری در روسیه این‌قدر با موفقیت انجام شده است.

علاوه بر این، روسیه هم‌زمان با سری کاملی از چالش‌های مشروعیت و روبروست، چالش‌هایی که اکنون همه دولت - ملت‌ها با آن روبرو هستند: قرن بیست و یک شاهد فرم‌های جدیدی از مواجهه است، از تروریسم تا هک سایبری [سرقت داده‌ها] که ساختار دولت - ملت اساساً نمی‌تواند خود را با آن وفق دهد. از زمان پیمان وستفالی در ۱۶۴۸، دولت - ملت، شکل غایی جامعه سیاسی مستقل فرض می‌شده است. اما فرآیند پیوسته نزولی جهانی‌سازی نشان می‌دهد که دولت - ملت‌ها آن‌گونه که تصور می‌شد مستقل نیستند. انقلاب در تکنولوژی، حمل‌ونقل و اطلاعات به این معناست که سرمایه، انسان‌ها، کالاها و خدمات (حداقل در مقیسه با قرن هفدهم) برای سفر از مرزهایی که دلشان می‌خواهد آزادند، در نتیجه وابستگی‌ای که افراد در

1. Natalia Zubarevich

حدود سال ۱۶۴۸ - یا ۱۹۴۸، از آن باب - برای دسترسی به حفظ و ادامه زندگی و فراغت شخصی به دولت‌هایشان داشتند، کاهش یافته است. جهانی‌سازی، هویت‌های غیراقلیمی، بی‌مرز و چندگانه برای تک‌تک افراد به همراه آورده است که نقش متحدکننده و حیات‌بخش دولت - ملت را تهدید می‌کند. بنابراین، رهبران سراسر جهان برای حفظ قدرتشان به تقلا افتاده‌اند. در نتیجه گرفتاری‌های داخلی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، تنگنای پوتین باید حتی پر مخاطره‌تر باشد.

و با این همه به طریقی، در سال‌های ۲۰۱۷، ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ رسانه‌های امریکایی عنوان «قدرتمندترین رهبر جهان» را به ولادیمیر پوتین اعطا کردند.^(۴۲) بله، از ۲۰۱۳، مجله فوربس^۱ پوتین را قدرتمندترین شخص یا دومین شخص قدرتمند جهان نامیده است؛ پس قصد نداریم بگوییم این عنوان فقط در سال ۲۰۱۹ به پوتین داده شد. برعکس تلاش داریم به خوانندگان هشدار دهیم که چرا اکنون وضعیت متفاوت است و بسیار بیش از قبل اهمیت دارد: اولین بار است در جایی اتفاق نظری همگانی و پرشور وجود دارد مبنی بر اینکه پوتین قدرتمندترین فرد جهان است، که اتفاقاً بر رئیس‌جمهور امریکا که عمداً یا سهواً ملعبه پوتین شناخته می‌شود، نفوذ دارد.

در دوران ترامپ، ایده اینکه ایالات متحد دژ حقوق بشر و قدرت جهانی است، مورد تردید قرار گرفت و امکان ترمیم به موقع آن وجود ندارد. در غیاب مقام نمادین امریکا به عنوان «رهبر جهان آزاد» در نظم بین‌الملل، این حقیقت که پوتین به شکلی گسترده به عنوان قدرتمندترین شخص شناخته می‌شود، باید سبب شود خوانندگان از همه ملیت‌ها، جهاتی را که جوامع ما در آن پیش می‌روند زیر سؤال ببرند. فقط لحظه‌ای تفکر نیاز است تا هضم کنیم این واقعیت تا چه حد نامأنوس است. به دو دلیل، به ویژه معنادار است: ۱ - نشان می‌دهد اولین بار است شخصی که در سطح بین‌المللی «قدرتمندترین رهبر جهان» تصور می‌شود، رئیس‌جمهور امریکا نیست^(۴۳) ۲ - تعداد کثیری از موانع مشروعیت پوتین، که در پاراگراف‌های قبلی

ارائه شد، به طرزى باورنکردنى رعب‌آورند.

آنچه تئوریسین‌های سیاسی خوش‌بین غرب و سیاستمداران نگران از برتری طلبی امریکا در صحنه جهانی، همیشه وقوعش را انکار کرده‌اند، در حال روی دادن است. این اتفاق نشان‌دهنده خلسه‌ای در وضع موجود بین‌المللی است که باید توجه ما را به عاقبت غیرقابل پیش‌بینی جهان گرفتار آمده در جنبش‌های سیاسی افراطی، انزواطلب و پرجذبه، هم راست افراطی و هم چپ افراطی، ترغیب کند. برای ارزیابی دوران بی‌ثباتی جهان و اینکه چگونه به اینجا رسیدیم و سپس برای درک اینکه چگونه مظهر پوپولیسم، ولادیمیر پوتین، این قدر موفق بوده است، چه راه بهتری وجود دارد؟ در عصری که سیاستمداران افراطی پوپولیست در حال ظهورند، این مقوله دارای بار جهانی است و ما را به پرسیدن این سؤال‌ها وامی‌دارد: چگونه کرملین پوتین نه تنها از این موانع جان‌به‌در می‌برد بلکه ترویج ادعای برتری و اقتدارش را تا جایی ادامه می‌دهد که حتی جامعه جهانی احساس می‌کند تحت فشار موقعیت مرعوب‌کننده پوتین قرار دارد؟ چرا جامعه روس به‌رغم چالش‌های پیش‌تر گفته شده همچنان از او حمایت می‌کند؟

برای جنگیدن با صفتی از چالش‌ها در برابر مشروعیت‌اش، پوتین دست به دامان پاتریمونالیسم^۱ در گذشته روسیه می‌شود. (۴۴) او برای اینکه شهروندان را به پیروی از حکومت روسیه وادارد و به آنان تلقین کند که فقط این حکومت قادر به حفاظت از زندگی، حقوق و دارایی آنان در برابر «خارج» دغل‌باز، بدمنش و خطرناک است، به جعل روایت‌های ایدئولوژیک روی آورده است. برای پشتیبانی از این جعل‌ها، کرملین پوتین به سنت‌های استبدادی روسیه، نوستالژی برای پاتریمونالیسم تزاری و ثبات شوروی، تبدیلات ناسیونالیستی و ترس‌های ساختگی از تروریسم و

۱. Patrimonialism، یکی از انواع سلطه سیاسی سنتی است که ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی عمدتاً برای کشورهای خاورمیانه مطرح کرد. در این حکومت، قلمرو شخصی و خصوصی فرمانروا است و با توسعه دستگاه‌های نظامی و اداری، اقتدار سنتی به صورت نظامی موروثی تکامل پیدا می‌کند و قدرت سیاسی حاکم به نیروی نظامی آن بستگی دارد. -م.

ستیزه‌جویی جهانی استناد می‌کند تا چنین روایتی را ایمن کرده و مشروعیت خود را به عنوان قدر قدرت اعتبار بخشد.

این واقعیت که پوتین از همهٔ طرفندهای روانشناختی برای حفظ قدرتش بهره می‌گیرد کلیدی است: او فقط با به دست آوردن حمایت توده‌ها می‌تواند چنین سیستم حکومتی قدرتمندی را باز تولید کند، زیرا شخصیت او به تنهایی نمی‌تواند صلاحیت او را در جامعهٔ معاصر روس مشروعیت بخشد. او برای تحریک ولع داخلی برای قدرت، دلیل خارجی می‌تراشد و همین استراتژی بیش‌ازپیش مؤثر می‌افتد، زیرا ایجاد ذهنیت «مادر برابر آن‌ها» در بین توده‌های روس چیزی است که به پوتین فرصت می‌دهد روسیه را به‌عنوان برترین کشور جهان به تصویر بکشد.

پوتین روس‌ها را کنترل نمی‌کند؛ روس‌ها به پوتین قدرت می‌بخشند. بنابراین آن‌گونه که بسیاری از کارشناسان سیاسی باور دارند، خود پوتین تنها مشکل روسیه نیست، صرف‌جا جایگزین کردن کسی به جای پوتین، ماهیت کشور را تغییر نخواهد داد یا پدیدهٔ سیاسی استبداد را در روسیه حل نخواهد کرد. به معنای اساسی، پوتین خودش تداوم سنت است: تزارهای مستبد با دیکتاتورهای شوروی چون لنین و استالین جایگزین شدند و آن دیکتاتورها جای خود را به رؤسای جمهور «دموکراتی» چون پوتین دادند.

در ۱۸ مارس ۲۰۱۸، پوتین در آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری خود پیروز شد و احتمالاً تا ۲۰۲۴ در قدرت می‌ماند،^(۴۵) تا زمانی که یکی دیگر از نوچه‌های باب میل او اسم‌آ جای او را بگیرد (مگر اینکه پوتین در طرح‌ریزی و مدل‌سازی آرمانگرایی امپراتوری درنگ نکند و در قدرت بماند که احتمالی قوی است). با فرض اینکه هیچ انقلاب اخلاقی‌ای روی نخواهد داد، پوتین دولت را رهبری خواهد کرد، حتی از پشت صحنه و تا زمان مرگش، که در آن زمان جانشین آموزش دیده‌اش، همین روال قدرت‌طلبی ایدئولوژیک را ادامه خواهد داد. البته با فرض اینکه رأی‌دهندگان روس، انتخاب اول را قابل قبول بشمارند (یعنی از نظر ایدئولوژیک جذاب باشد). چنین پنداره‌ای به ثمر خواهد نشست زیرا شهروندان

روس میل شدیدی به رهبری دارند که رشد روسیهٔ برتر را در سرپروراند. نسبت دادن مسئولیت وضع کنونی روسیه فقط به شخص پوتین فاجعه‌بار خواهد بود؛ حامیان او نیز مقصرند - برخی بیش از دیگران و احتمالاً نه به اندازهٔ پوتین، اما در هر حال مقصرند. همان‌گونه که جورج ال. موشه^۱ تاریخدان و مهاجر آلمانی دههٔ ۱۹۳۰ که به خاطر نظراتش دربارهٔ فاشیسم معروف شد می‌گوید، ترجیحات، نفرت‌ها و برداشت‌های مردم از جهان اهمیت دارد.^(۴۶) نادیده گرفتن همدستی شهروندان عادی، مانند بریدن سر هیدرا^۲ است که فقط به سرگشتگی و حیرت از زایش دوبارهٔ سرهای دیگر ختم می‌شود که در این استعاره، ممکن است از همان‌جا، یا هر جای دیگری در جهان، با شدتی بزرگ‌تر ناگهان ظاهر شوند.

به همین نحو، فکر اینکه مخالفت مردم عادی نمی‌تواند تفاوت مثبتی در حکومت ایجاد کند، انکار خود ایدهٔ سیاست است. پاسخگویی یکی از حیاتی‌ترین جنبه‌های حکومتداری خوب و احترام به حقوق بشر است. جهان باید نه تنها قدرت‌طلبی پوتین را بررسی کند، بلکه نباید فراموش کند که ده‌ها میلیون از مردم عادی نیز مشتاق پیروی از او هستند.

خلاصهٔ فصل

کتاب ما ریشه‌های کمتر معرفی شدهٔ پوتینیسم را بررسی می‌کند. هدف تأکید بر ریشه‌ها، محرک‌ها و تأثیرات پوتینیسم، ساختار ایدئولوژیک و مشروعیت‌بخش پشت فرهنگ سیاسی دزدسالار و فاسد است. برای دستیابی به این هدف، مفاهیم، روش‌ها، نویسندگان، گفتگوها و تجربیات شخصی و نسخه‌های ملی شده را بررسی کرده‌ایم. در نهایت، سنجش ما براساس (الف) میراث تاریخی (ب) تلفیق عقاید مختلف، خاستگاه‌ها و منابع (ج) فرهنگ سیاسی، به‌ویژه روابط بین توده‌ها و حکومت

1. George L. Mosse (1918-1999)

۲. Hydra، به معنای مار آبی لرنای در اساطیر یونانی، هیولایی با سرهای فراوان و بدنی شبیه مار، وقتی یک سر هیدرا بریده می‌شد، سری جدید به‌جای آن می‌روید. - م.

انجام شده است. روش ما آشکار می‌کند که چرا ولادیمیر پوتین به تهدیدات خارجی به‌عنوان متدی برای تأمین وحدت داخلی و قدرت حکومت متوسل می‌شود، به‌علاوه اینکه چرا مردم تا حد زیادی روش‌های او را می‌پذیرند. این فصل قویاً استدلال کرد که پوتین پیشوایی مزدور و ساده‌لوح نیست؛ او رهبر جنبش توده‌ای ایدئولوژیک است و بنابراین ضروری است که به پوتینسم به‌مثابه یک ایدئولوژی نگاه کنیم. این فصل همچنین بر نیاز به سنجش رفتارهای فرهنگی و رفتار توده‌ها در روسیه به‌عنوان اثرات ریشه‌های پوتینسم تأکید می‌کند.

فصل ۲ ریشه‌های پوتینسمِ حال حاضر را از طریق ترتیب زمانی و بحث موجز درباره تاریخ روسیه پی می‌گیرد و تأکید می‌کند که چگونه درک تاریخی روسیه از ابرقدرت و ترس از حمله خارجی به میراثی از استبداد منجر شده که قرن‌ها دوام آورده است. این گرایش استبدادی به حاکمان قدرت زیادی اهدا کرده و برای درک موجودیت پوتین حیاتی است.

فصل ۳ ریشه‌های پوتین، تجربیات تکوینی و به قدرت رسیدن در متن تاریخ و فرهنگ روس‌ها را شناسایی می‌کند. با در نظر داشتن فصل پیشین، این بحث خاص درباره شخص پوتین نشان می‌دهد که رهبری او به هیچ‌وجه شوک‌آور نیست؛ برعکس، امتداد - البته به طریقی به‌شدت ناگوار - مخالفت تاریخی با اصول آزادی است. گرچه در سیاست ناشناخته قرن جدید اطلاعات، پوتینسم به طریقی استادانه ابتکاری است، اما ابداً غافلگیرکننده نیست. ولادیمیر پوتین این میراث را به سرمایه تبدیل کرد: وقتی مردم روسیه تحت زمامداری ضعیف دولت‌هایشان در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن، ریاست‌جمهوری بی‌کفایت بوریس یتسین احساس ناامنی می‌کردند، پوتین خود را به‌عنوان چاره‌ساز با قدرت و مسلط به تصویر کشید. این‌گونه پوتین به روشی که در تاریخ روسیه غیرمعمول نبود، عمدتاً در اثر میل شدید مردم به حاکمی مطلق، به قدرت رسید.

فصل ۴ تمرکز را از پوتین به پوتینسم تغییر می‌دهد، با شناساندن معنای ایدئولوژی شروع می‌شود و در تقابل با آنچه تعداد نسبتاً زیادی از اندیشمندان سیاسی و تئورسین‌ها

استدلال کرده‌اند، با قائل‌شدنِ شأنِ ایدئولوژیک برای پوتینیسم ادامه می‌دهد. این بخش پوتینیسم را با بحث دربارهٔ جنبه‌ها و تم‌های عملی آن در دستهٔ ایدئولوژی قرار می‌دهد. البته، برای درک ماهیت متناقض و در عین حال موفق پوتینیسم، این فصل ردبابی ریشه‌های پوتینیسم از عقبهٔ آن در تاریخ فلسفی روسیه تا چهره‌هایی چون ایوان ایلین^۱ و الکساندر دوگین^۲ و مفاهیمی چون اوراسیاگرایی^۳ را ضروری می‌داند. به‌دقت شرح می‌دهیم که این فلاسفهٔ روس و مفاهیم، پوتینیسم را معنا نمی‌کنند، اما بذرها و تم‌های حیاتی‌ای را که پوتینیسم در دیدگاه اساسی خود هموند می‌کند و جماعت گسترده‌ای از روس‌ها آن را می‌پذیرند، معرفی می‌کنند.

بر پایهٔ بحث فصل پیشین، فصل ۵ پوتینیسم را طبق پیام‌های موضوعی که به مردم می‌رساند و ادعا می‌کند براساس آن‌ها پایه‌ریزی شده، تفکیک و روشن می‌کند که ولادیمیر پوتین چگونه طی سال‌های ریاست جمهوری‌اش از طریق برنامهٔ ایدئولوژیک طراحی شده برای معرفی کردن نوستالژی الهام‌بخش، هم برای تزارها و هم پدرسالاری شوروی، محبوبیت و قدرت را حفظ کرده است. نوستالژی مذکور، شهروندان را متحد و آن‌ها را در توهم نوآراستهٔ شوروی یکپارچه می‌کند، همه را به حمایت از دولت برتری که مأموریتش عظمت جهانی روسیه است، فرامی‌خواند و این گفتار ناسیونالیستی خطرناک را که روسیه اساساً نقطهٔ مخالف غرب متکبر و بی‌اخلاق است، تغذیه می‌کند. این فصل ماهیت ساختگی و نادرست چنین تمایزی را افشا می‌کند و می‌کوشد توضیح دهد که روسیه برای تقویت ساختگی اتحاد و یکپارچگی ادعایی خود، تا حد تردستی و اختراع تفاوت جدی و بی‌گذشت پیش می‌رود، اتحادی که در غیر این صورت، ضعیف است. از همه مهم‌تر، این بخش بر تولید داستانی

۱. Ivan Ilyin، (۱۹۵۴ - ۱۸۸۳) فیلسوف مذهبی و سیاسی روسیه و نظریه‌پرداز فاشیسم روسیه و تحقیر دموکراسی. - م.

۲. Aleksandr Dugin، (۱۹۶۲) تحلیل‌گر سیاسی و استراتژیست روس شناخته شده برای دیدگاه‌های فاشیستی. او روابط نزدیکی با کرملین و ارتش روسیه دارد. - م.

۳. Eurasianism، باور به اوراسیایی (اروپا - آسیا) بودن - دوره‌گه بودن مردم روسیه. - م.

یگانه از هویت ملی که روسیه پوتین را متمایز می‌کند - رکن حیاتی و در عین حال نادیده انگاشته پوتینیسم - تأکید می‌کند. معنایش این است که روس‌ها ایده‌ای واقعی درباره آنچه در سراسر جهان روی می‌دهد دارند. آن‌ها به تصورات خود از جهان و به همان شکل، به گنش‌های رژیم خودشان واقعاً باور دارند.

این بخش برخی از عناصر هسته‌ای پوتینیسم به‌ویژه میهن‌دوستی افراطی، استثنائگرایی روسی، تجدیدنظرطلبی تاریخی، ضدغرب‌گرایی (ضدیت با امریکا)، استعمارطلبی، نظامی‌گری، نژادپرستی، خودبرت‌پنداری، فساد و دزدسالاری را مورد تأکید قرار می‌دهد. فصل ۶ شرح می‌دهد که چگونه تلاش‌های تبلیغاتی کرملین با موفقیت در ذهن شهروندان ریشه دوانده و ناسیونالیسم و ایدئولوژی پوتینیسم را به تأثیری روزانه و غیرقابل‌گریز در زندگی همه شهروندان روسیه تبدیل کرده است. برای دهه‌ها، روایت‌های یک‌طرفه تحمیلی از سوی دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی چون سیستم آموزشی، رسانه‌ها و کلیسای ارتدوکس روسیه، افکار متفاوت بین مردم روسیه را با قوه قهریه منکوب کردند؛ در نتیجه، آن‌ها خودشان مأموریت هویت‌سازی کرملین را ادامه می‌دهند و استعاراتی ناسیونالیستی باز خلق می‌کنند که به دولت پوتین خدمت کرده و راه‌های رویارویی دوستانه با بیشتر دنیا را مسدود می‌کند.^(۴۷) این فصل، صحنه را برای درک اینکه چرا شهروندان روسیه پیوسته امتیاز قدرت را در اختیار پوتین می‌گذارند - حتی اگر او از این قدرت برای درگیر شدن در اعمالی کاملاً خلاف منافع (هم به‌عنوان فرد و هم به‌عنوان ملتی موفق) استفاده کند - آماده می‌کند. در کل، همان‌گونه که هانا آرنهت گفت، تلقین فکری می‌تواند کاملاً فراگیر و موفق باشد. فصل ۷، سیاست خارجی متجاوزانه پوتین، به‌ویژه در اوکراین و سوریه را به تفصیل شرح می‌دهد. این کندوکاو نتیجه می‌گیرد که پوتین موفق می‌شود محبوبیت داخلی خود را از طریق گنش استبدادی استفاده از وضعیت‌های استثنایی^۱ که به‌طور

۱. State of Exception، وضعیت استثنایی از مفاهیم نظریه قانون کارل اشمیت است. همانند وضعیت اضطراری است اما حالتی را بیان می‌کند که فرمانروا به نام منفعت همگانی پا را از قانونمندی فراتر بگذارد. برای اطلاعات بیشتر کتاب وضعیت استثنایی از جورجو آگامبن توصیه می‌شود. - م.

مصنوعی کشور را علیه تهدیدات خارجی متحد می‌سازد، حفظ کند. این‌گونه، سیاست خارجی فی‌نفسه هدف نیست بلکه ترجیحاً وسیله‌ای است برای مشروعیت بیشتر محبوبیت داخلی پوتین (و قدرت وی) با پرت کردن حواس مردم از مصیبت‌های اقتصادی داخلی و در مقابل ارائه تصویری مجلل از روسیه‌ای چنان قدرتمند که می‌تواند قوانین بین‌المللی را بدون مجازات زیر پا بگذارد. علاوه بر این، نتیجه‌گیری روشن می‌کند که چگونه شهروندان روسیه به‌عنوان شریک جرم نقشی اساسی در استبدادی شدن حکومت‌شان و زیر پا گذاشتن قوانین بین‌المللی توسط آن ایفا می‌کنند. موضوعی که غالباً از سوی مطالعات تحقیقی و خروجی‌های رسانه‌ای نادیده گرفته می‌شود. وقتی نسل‌کشی در صدد محبوبیت مرتکب را افزایش می‌دهد، جهان باید به‌طور خاص نگران شود. در کل، فصل ۷ این واقعیت را به رسمیت می‌شناسد که ایدئولوژی اساس همه چیزهایی است که در قرن بیست و یکم فراموش شده‌اند، اما فی‌نفسه چیز جدیدی نیستند.

فصل ۸ نتیجه‌گیری کتاب است. هرچند از زمان انتخاب مجدد ولادیمیر پوتین در مارس ۲۰۱۸، پوتینیسم در رکود به نظر می‌رسد، این زمان «سکون» و «رکود» نباید گواهی از نقصان پوتینیسم یا اقتدارگرایی در روسیه تصور شود. توده‌ها اعتراض نمی‌کنند، آنان هنوز هم به پوتین و پروژه ناسیونالیستی او باور دارند. شاید همین گواهی باشد از عادی‌سازی ناهنجاری. سیستم هنوز قدرتمند است و حتی موجی از نتواستبداد را نمایندگی می‌کند که اثراتش به‌طور فزاینده‌ای در سرتاسر دنیا دیده می‌شود. در این نقطه است که کتاب ما به مفهوم بیان شده در عنوان خود «دموکراسی پوتین» برمی‌گردد. در جهانی که احزاب سیاسی راست افراطی (و چپ افراطی) با فاصله‌های ترسناکی در انتخابات برنده می‌شوند - و بیشتر در کشورهای اروپایی، جایی که تا به حال دموکراتیک‌ترین و غربی‌ترین فرض می‌شد - درک اینکه پوتینیسم فقط به یک فرد یا کشور مشخص محدود نمی‌شود، حیاتی است. در واقع، دارد به سایر ملت‌ها نیز سرایت می‌کند، زیرا موفقیت سیاسی فقط با شخصیت یک فرد تضمین نمی‌شود: نیازمند رضامندی توده‌ها، به‌علاوه نوعی از

ایدئولوژی تحمیلی است. انتخاب بی سابقه ترامپ رئیس جمهور امریکا - شخصی بدون هیچ گونه تجربه سیاسی و کسی که حمایت استوار از سیاست‌های ناسازوار مبتنی بر ستیزگرایی کلامی صرف را احیا کرده است - قدرت توده‌ها را به نمایش می‌گذارد. در اینجا، کتاب بحث‌برانگیزترین ادعای خود را پس از تفکر بسیار دقیق مطرح می‌کند: اینکه روسیه پوتین رژیم فاشیست و استبدادی است. از طریق این تحلیل غیرمتعارف، شاید خوانندگان یاد بگیرند استبداد در حال شکل‌گیری را قبل از اینکه زیادی دیر بشود، کشف کنند.

اگر جهان امیدوار است روند ظهور جنبش‌های اولتراناسیونالیست نژادپرست را معکوس کند، پس باید یاد بگیرد به رأی‌دهندگان که ضدیت با اصول آزادی را حمایت می‌کنند، گوش فرادهد. این کار مستلزم موافقت یا همدردی با این رأی‌دهندگان نیست، بلکه نیازمند درک این است که آن‌ها جهان را چگونه تفسیر می‌کنند. با دیدن جهان از دریچه چشم آنان، اتخاذ شیوه‌های مؤثر برای مبارزه با فعالیت‌های سیاسی استبدادی و غیرلیبرال در روسیه و هر جای دیگری از جهان ممکن‌تر می‌شود. با پذیرفتن اینکه ولادیمیر پوتین رهبر بالقوه جنبش جهانی استبداد و ضدیت با لیبرالیسم است، شناخت پیچیدگی‌های پوتینیسم در ارتباط با توده‌ها، گرایش‌های تاریخی و ایدئولوژی - نه فقط خود دیکتاتور - تضمین شده است.

مرده ریگ افسانه استبدادی

هنوز فکر می‌کنی دنیا پهناور است؟ فکر می‌کنی اگر در جایی حریقی
خانمان سوز وجود دارد، ربطی به دیگری ندارد و اینکه تو می‌توانی در ایوان
خانه‌ات بنشین و گل‌های اطلسی احمقانه‌ات را تحسین کنی؟
آنا پولیت کوفسکایا^۱

برای درک اینکه چرا «پدیده بوتین» نامی بی‌مسما برای چیزی است که به واقع،
به‌طور مکرر در تاریخ و فرهنگ روسیه روی داده است، ضروری است که به‌طور
مختصر گذشته ملت روسیه بررسی شود تا ببینیم چرا مستعد کیش شخصیت، ترس از
ناامنی و تحت نفوذ ایدئولوژیک است. این فصل مروری کوتاه از تاریخ روسیه ارائه
می‌دهد، زیرا همان‌گونه که تونی جاد آتاریخدان بریتانیایی زمانی نوشت: «برای انجام

۱. Anna Politkovskaya (۲۰۰۶-۱۹۵۸) روزنامه‌نگار، نویسنده و فعال حقوق بشر روس که
حوادث سیاسی روسیه به‌ویژه جنگ دوم چچن را گزارش می‌داد. پس از تهدیدهای فراوان و
یک‌بار مسمومیت شدید، در آسانسور آپارتمانش به قتل رسید. - م.

هر کار خوبی در قرن جدید، باید با گفتن حقیقت دربارهٔ گذشته شروع کنیم»^(۱) بدون باور به هر نوعی از جبرگرایی^۱ تخطی ناپذیر، واقعیت این است که استبداد به همان میزان که در گذشتهٔ فرهنگی روسیه وجود دارد، در جغرافیای این کشور نیز ریشه دارد: روسیه همیشه بر قلمرو عظیمی احاطه داشته که بدون نظمی استبدادی، امکان حفاظت از آن وجود نداشته است. روس کی‌یف^۲، اولین کشور شرقی اسلاو که در قرن نهم بنا نهاده شد و نخستین نیای روسیه تصور می‌شود، بر بیش از یک میلیون کیلومتر مربع احاطه داشت. دوازده قرن بعد، قلمرو روسیه شامل ۱۷ میلیون کیلومتر مربع است که تقریباً تا نصف دور جهان کشیده می‌شود و آن را بزرگ‌ترین کشور جهان در منطقه کرده است.

این واقعیت اساسی بر سوساس مردم روسیه نسبت به امنیت، اقتدار و رهبری قوی تأکید و در مقابل، صحنه را برای درک ظهور و سقوط حاکمان دموکراتیک، بوریس یلتسین و خودِ ولادیمیر پوتین فراهم می‌کند. اطلاعاتی که این خلاصهٔ تاریخی ارائه می‌دهد، بسیار فراتر از فقط جانمایی پوتین و محیط فرهنگی روسیه است. همچنین شالوده‌ای است برای فصل ۴، لب کلام کتاب ما، که ریشه‌های فکری پوتینیسم را مورد بحث قرار می‌دهد، ریشه‌هایی که بدون آن، نه دورهٔ پوتین این قدر به درازا می‌کشید و نه این قدر موفق‌تر از یلتسین می‌شد. ایده‌های فلسفی و ایدئولوژیکی اشاره شده در این فصل هرگز از تاریخ یا فرهنگ روسیه محو نخواهد شد.

شالودهٔ حکومت تزاری: قدرت مطلق در ازای حفاظت از مرزها

از نظر تاریخی، مرز به معنای عدم امنیت و سرکوب است: سال‌های ۱۲۲۳ تا ۱۲۴۰ شاهد حملهٔ مغول و نابودی کشور روس کی‌یف ناتوان از دفاع بود، فاجعه‌ای که

۱. Determinism، تئوری مبتنی بر اینکه آنچه روی می‌دهد، باید همین گونه روی دهد و نمی‌تواند

به شکلی دیگر اتفاق بیفتد. - م.

۲. Kyivan Rus؛ عنوان روس کی‌یف مربوط به سدهٔ نوزدهم میلادی است که تاریخ‌نگاران موضوع

روسیه برای اشاره به دولتی که پایتختش کی‌یف بوده این عنوان را به آن اطلاق کرده‌اند. - م.

تقریباً در ۱۸۱۲، وقتی ارتش فرانسوی ناپلئون بناپارت به امپراتوری روسیه حمله کرد (هرچند با پیامدهای ویرانگری برای فرانسه همراه بود) تکرار شد.^(۲) با چند مرز طبیعی و کوچ‌های روستایی پراکنده، روسیه از نظر تاریخی با چشم‌اندازی پر هرج‌ومرج که در آن امنیت هیچ گروهی تضمین نمی‌شد، شناخته می‌شود.^(۳) حتی امروز نیز این دو یورش خارجی، همچنان به عنوان یادآوری دائمی از مرزهای ضعیف، به خورد مردم روسیه داده می‌شود.

طبق گفته جی. پاتریک مارچ^۱ تاریخدان، در پی یورش‌های مغول‌نگرانی دیرپا درباره امنیت گسترش یافت. بی‌رحمی مغول‌ها و تلاش برای فرونشاندن ترس‌شان از حملات احتمالی، تحمل ظلم و جور را ذره‌ذره در جان مردم روس تزیق و راه را برای استبداد، برای ظهور لوباتان^۲ هابز^۳ تحت عنوان تزار هموار کرد. این سیستم سیاسی، انتخابی جذاب برای روسیه بود زیرا قلمرویش همیشه بسیار پهناور بود و همین، ایمنی در برابر دشمنان خارجی را سخت می‌کرد. ملغمه‌گره‌های قومی متفاوت محصور در آن قلمرو نیز ترس از خصومت‌های داخلی را برمی‌انگیخت و موجب سوءظن نسبت به حتی ساکنان خودش، که جزو وفاداران سیاسی بودند، می‌شد.^(۴) قراردادن قدرت در دستان فقط یک تصمیم‌گیر، در تئوری، ضامن نهایی وحدت و امنیت در درون و بیرون قلمرو بود.

از این‌رو، مردم روسیه قرن شانزدهم «به‌طور طبیعی»^(۵) میل شدیدی به استبداد، مفهومی جدانشدنی از واژه سرکوب، پیدا کردند. آن‌ها مایل بودند از برخی آزادی‌های خود به نفع دستیابی به امنیت عمومی، چیزی که باور داشتند مستقیماً با امنیت

1. G. Patrick March

۲. *Leviathan*، نام کتابی از توماس هابز، هابز معتقد بود انسان در وضعیت طبیعی با خشونت، همسو و همراه است و دست از جنگ و ستیز بر نمی‌دارد و به همین دلیل به رهبری که به او امر و نهی کند (لوباتان) نیاز دارد و برای پایان دادن به جنگ و خشونت، چاره این است که به «دولت قدرتمند» تن دهد و الزامات آن را بپذیرد. لوباتان اشاره به هیولایی است که از دریا بیرون می‌آید (باب چهل و یکم کتاب ایوب، تورات). -م.

۳. Thomas Hobbes، (۱۶۷۹ - ۱۵۸۸) فیلسوف انگلیسی. -م.